

کتاب دوم پادشاهان

2 Kings

تفسیر کتاب مقدس برای ایمانداران نوشته ویلیام مک دونالد

www.muhammadanism.org

July 1, 2011

Farsi

این کتاب تفسیری به منظور درک مفاهیم موجود در کتاب مقدس به رشته تحریر در آمده است. در شیوهی نگارش این کتاب سعی بر آن بوده است که از اصول صحیح فن تفسیر بهره جسته و ضمن وفادار بودن به اصول تفسیر همچنان متنی ساده و روان را ارائه نماید. بنابراین، کتاب حاضر انتخاب شایسته ای خواهد بود برای مطالعات انفرادی و گروهی کتاب مقدس.

Believer's Bible Commentary

by

William MacDonald

This is a Bible commentary that makes the riches of God's Word clear and easy for you to understand. It is written in a warm, reverent, and devout and scholarly style. It is a good choice for your personal devotions and Bible study.

© 1995 by William MacDonald., *Believer's Bible Commentary*,
Thomas Nelson Publishers, Nashville, TN, pp. 2383.

γσ معرفی

تاریخ پادشاهان دچار ترقی معکوس شده اوضاع تیره تر و تیره تر می شود تا آنجا که دیگر امید درماني وجود ندارد نخست ده قبیله اسرائیل به اسارت می روند. و بعداً دو قبیله دیگر.

ساموئل ریداوت¹

گزارش

I – پادشاهی تجزیه شده (ادامه کتاب اول پادشاهان – فصل 1-17)

- (الف) اخزیا پادشاه اسرائیل و رسالت ایلیا (فصل اول)
 (ب) عروج ایلیا (2:1-12 الف)
 (ج) آغاز رسالت الیشع (2:12 ب تا 25)
 (د) یهورام (یورام) پادشاه اسرائیل (3:1 تا 8:15)
 (هـ) معجزات الیشع (4:1 تا 8:15)
 1) تهیه معجزه آسای روغن (4:1-7)
 2) تولد معجزه آسا (4:8-17)
 3) زنده کردن پسر شونیمی (4:18-37)
 4) رفع مسمومیت از جوشانده سمی (4:38-41)
 5) تهیه معجزه آسای نان (4:42-44)
 6) شفا دادن معجزه آسای نعمان جذامی (5:1-19)
 7) طمع جیحزی (5:20-22)
 8) پیدان شدن معجزه آسای سرتبر (6:1-7)
 9) مانور نظامی اعجاز آمیز (6:8-23)
 10) قحطی در سامره (6:24 تا 7:20)
 11) دستیابی دوباره زن شونیمی به دارائیش (8:1-6)
 12) نبوت الیشع در مورد حزائیل (8:7-15)

¹ - Samuel Ridout

-
- (و) یهورام (یورام) پادشاه یهودا (24_16:8)
- (ز) اخزیا پادشاه یهودا (29_25:8)
- (ح) یهو پادشاه اسرائیل و رسالت الیشع (فصول 9 و 10)
- (1) مسح یهو (10_1:9)
- (2) پادشاهی یهو (11:9 تا 17:10)
- (3) براندازی بَعْل پرستی توسط یهو (36_18:10)
- (ط) غضب تاج و تخت توسط ملکه عتلیا در یهودا (فصل 11)
- (ی) یهوآش (یوشا) پادشاه یهودا (فصل 12)
- (ک) یهو اخاز پادشاه اسرائیل (9_1:13)
- (ل) یهوآش (یوشا) پادشاه اسرائیل (13_10:13)
- (م) پایان رسالت الیشع (25_14:13)
- (ن) امصیا پادشاه یهودا (20_1:14)
- (س) عزریا پادشاه یهودا (21:14 و 22)
- (ع) یربعام دوم پادشاه یهودا (29_23:14)
- (ف) عزریا پادشاه یهودا (7_1:15)
- (ص) زکریا پادشاه اسرائیل (12_8:15)
- (ق) شلوم پادشاه اسرائیل (15_13:15)
- (ر) منحیم پادشاه اسرائیل (22_16:15)
- (ش) فقحیا پادشاه اسرائیل (26_23:15)
- (ت) فقح پادشاه اسرائیل (31_27:15)
- (ث) یوتام پادشاه یهودا (38_32:15)
- (خ) آحاز پادشاه یهودا (فصل 16)
- (ذ) هوشع پادشاه اسرائیل (6_1:17)
- (ض) سقوط حکومت شمالی (41_7:17)
- II – پادشاهی یهودا تا اسارت (فصول 18 تا 25)
- (الف) حزقییا پادشاه یهودا (فصول 20_18)
- (1) حکومت عادلانه حزقییا (8_1:18)
- (2) تسخیر سامره (12_9:18)
- (3) اولین هجوم سنحاریب به یهودا (16_13:18)
- (4) دومین هجوم سنحاریب به یهودا (17:18 تا 34:19)
- (5) شکست و مرگ سنحاریب (37_35:19)
- (6) بیمار شدن حزقییا و شفا یافتن او (11_1:20)

- (7) غرور احمقانه حزقیا (21_12:20)
 (ب) مَنَسِي پادشاه یهودا (18_1:21)
 (ج) آمون پادشاه یهودا (26_19:21)
 (د) یوشیا پادشاه یهودا (1:22 تا 30:23)
 1) بازسازی معبد توسط یوشیا (7_1:22)
 2) پیدا شدن کتاب تورات در بازسازی معبد (20_8:22)
 3) تجدید عهد یوشیا (3_1:23)
 4) اصلاحات یوشیا (30_4:23)
 ه) یهو آحاز پادشاه یهودا (33_31:23)
 و) یهو یا قیم پادشاه یهودا (34:23 تا 7:24)
 ز) یهو یا کین پادشاه یهودا (16_8:24)
 ح) صدقیا پادشاه یهودا (17:24 تا 7:25)
 ط) سقوط اورشلیم (21_8:25)
 ی) فرمانداری جَدَلِیا (26_22:25)
 ک) یهو یا کین پادشاه (مجدد) یهودا (30_27:25)

تفسیر

I - پادشاهی تجزیه شده (ادامه کتاب اول پادشاهان -

فصول 1-17)

الف) اخزیا پادشاه اسرائیل و رسالت ایلیا (فصل اول)

1:1) داود موآبیان را مطیع نموده بود (دوم سموئیل 2:8). هنگامی که پادشاهی سلیمان به دو بخش اسرائیل و یهودا، تجزیه شد، موآب بخشی از حکومت اسرائیل شد. **بعد** از مرگ **اخاب موآبیان** شورش کردند و استقلال خود را به دست آوردند.

2:1) اخزیای پادشاه که از **پنجره** کاخ خود در **سامره** سقوط کرده بود، به شدت مجروح شده بود و بجای اینکه برای شفا به خدا متوسل شود قاصدان خود را نزد **بَعَل** زَبوب خدای عقرون فرستاد تا از او بپرسند آیا شفا خواهد یافت. وید کامب¹ خدای کافران را چنین توصیف کرده است:

¹ - Whit Comb

نام واقعي اين خدای آرامي بَعْل زَبوب (خدای زندگي) بود،
اما يهوديان او را به مسخره بَعْل زَبوب (خدای گريزان)
مي‌ناميدند. در زمان مسيح اين خدای ساختگي سمبل شيطان بود.

تأثرآور است که پادشاهی با نام «اخزيا» (کسي که از يهو، حمايت مي‌کند) براي شفا به سوي بعل برود!
1:3-8) **مردي ريش‌دار با کمربندي چرمي بر کمرش** به نام **ايليا**، فرستادگان پادشاه را ملاقات کرد و توسط آنان پيامی حاوی سرزنش تند به خاطر مشورت او با **بعل زَبوب**، براي پادشاه فرستاد و به او اعلام نمود که بيماري او درمان نخواهد شد و در اثر آن بيماري خواهد مرد.

1:9-12) اخزيا سرداري را با پنجاه نفر نزد ايليا فرستاد و فرمان داد بلافاصله ايليا را نزد او ببرند. وقتي که فرمانده اين تقاضاي گستاخانه را نمود، خدا با فرستادن **آتش از آسمان** و نابود کردن سردار و پنجاه سربازش، ايليا را حمايت نمود. ديگر بار **سردار** ديگري با پنجاه نفر از سوي اخزيا با اين فرمان روانه شدند که **«پادشاه مي‌فرمايد به زودي به زير آي!»** ولي آنها هم دچار سرنوشت پنجاه نفر اول شدند و **آتشي از آسمان** - همان آتشي که بَعْل و کاهنانش را سوزانيد (اول پادشاهان فصل 18) آنها را بلعيد. بدین ترتیب شعله آسماني سربازان بعل را که مي‌خواستند با دستان ناپاک خود ايليا را دستگیر کنند، نابود نمود. نبي فرامين خود را مستقيماً از پادشاه واقعي اسرائيل مي‌گرفت، نه از يك بتپرست غاصب. ما نمي‌دانيم که چرا دو سردار و مردانشان کشته شدند، شايد آنها نيز در نابودي ايليا با اخزيا، همدست بوده‌اند.

1:13-16) تنها زماني که **سردار سوم** فروتنانه به قدرت ايليا اعتراف کرد و رحمت او را التماس نمود، نبي توسط فرشته خداوند هدايت شد که برود و با اخزيا صحبت کند. ايليا با شهامت تمام به **شاه** گفت که او شفا نخواهد يافت چونکه با مشورت کردن با بَعْل زَبوب، خدا را استهزا کرده است.

1:17 و 18) هنگامي که **اخزيا مرد** برادرش **يهورام** (که بعداً يورام ناميده شد) بجایش نشست، چونکه او را **پسري نبود** تا به جایش بنشينند. در اين زمان در يهودا دو پادشاه با هم

سلطنت می‌کردند: یهوشافاط (1:3) و پسرش که نام او هم یهورام بود.

(ب) عروج ایلیا (2:1-12 الف)

این فصل به «ربوده شدن» ایلیا به آسمان شروع (آیات 1 تا 11) و با «دریده شدن» اوباش بیتئیل توسط خرس‌ها به پایان می‌رسد (آیات 23-25).

2:1-6) اینک زمان آن رسیده بود که رسالت ایلیا تمام شده و الیشع به جای او رسالت خود را شروع کند. اما ایلیا قبل از پایان رسالتش از بیتئیل، اریحا دیدن کرد الیشع نیز همراه او رفت. در آنجا پسران انبیاء به الیشع گفتند که خدا می‌خواهد ایلیا را از زمین و «از فرق سر» او بردارد. و این اشاره‌ای است به شاگردان که در زیر پای استاد می‌نشستند، در این حالت استاد مسلط بر همه شاگردان بود. الیشع که از پیش می‌دانست چه خواهد شد به آن انبیاء گفت: «خاموش باشید.» چون مسئله بیش از آن غم‌انگیز و مقدس بود که بر زبان آید.

2:7-9) ایلیا و الیشع از اریحا به کنار رود اردن رفتند و پنجاه نبی از دور آنها را دنبال کردند. وقتی که ایلیا با ردای خویش بر آب زد، آب شکافته شد و هر دو بر خشکی عبور نمودند. ایلیا در زمان سلطنت اخاب از جیلاد واقع در شرق اردن آمده بود تا رسالت خود را آغاز کند (اول پادشاهان 1:17). اینک در پایان رسالتش از اردن گذشت تا به آسمان رفته شود. الیشع دلشکسته از این هجرت از ایلیا تقاضا کرد که «نصیب مضاعف روح تو بر من بشود.» نصیب مضاعف عبارتست از حق نخستزادگی و ممکن است در اینجا به این معنی باشد که الیشع می‌خواست جان‌شین شایسته‌ای برای ایلیا باشد. ویلیامز در این مورد می‌گوید که تحقق این درخواست در این حقیقت دیده می‌شود که هر چند ایلیا هشت اعجاز انجام داد، اما الیشع شانزده معجزه انجام داد.

2:10-12 الف) ایلیا گفت که در قدرت او نیست که تقاضای الیشع را انجام دهد اما شرطی قائل شد مبنی بر اینکه اگر الیشع عروج او را به آسمان ببیند، درخواستش انجام خواهد شد. وقتی که آنها قدم‌زنان با هم می‌رفتند و گفتگو

می‌کردند. ناگهان ایلیا با ارا به و اسبان آتشی در گردباد به آسمان صعود نمود. الیشع فریاد زد، «پدرم، پدرم، ارا به اسرائیل و سوارانش!» شاید منظور الیشع از این عبارت این بوده است که ایلیا قوی‌ترین اسلحه خدا و بهترین مدافع اسرائیل بود.

ج) آغاز رسالت الیشع (2:12 ب تا 25)

2:12 ب تا 14) الیشع بعد از اینکه جامه‌اش را چاک داد به کنار اردن بازگشت و با ردای ایلیا (که پس از عروجش به آسمان از او افتاده بود) گرفت و برآب زد و گفت «یهوه خدای ایلیا کجاست؟» این درخواست نشانه شک و ناباوری نیست، بلکه نشان دهنده فرصتی از سوی خداست تا نشان دهد که او آنچنان که با ایلیا بود، با الیشع نیز خواهد بود. سپس آب شکافته شد و نبی به ساحل غربی اردن رفت، جایی که پنجاه پسران انبیاء منتظر بازگشت او بودند.

2:15-18) آنها بعد از دیدن این اعجاز، اعلام نمودند که الیشع جانشین واقعی ایلیا است و علیرغم میل الیشع در فرستادن کسانی به جستجوی ایلیا، اصرار ورزیدند و سرانجام الیشع رضایت داد، آنها رفتند، همه جا را گشته همانطوریکه الیشع گفته بود، دست خالی بازگشتند. به هر حال خواه شاهد عروج ایلیا بودند، خواه نمی‌بودند، آنها غیبت او را موقتی پنداشتند.

2:19-22) رسالت الیشع از این نقطه تا 20:13 شامل یک سری معجزات می‌شود که به منظور بازگشت بنی اسرائیل از بتپرستی به سوی خدای زنده، طراحی شده‌اند. این وقایع الزاماً در نظم تاریخی نیامده‌اند. اولین مورد از این اعجازها اینست که الیشع نمک را در آب شور سرچشمه اریحا ریخت و از آن لحظه به بعد آب آن رود دیگر موجب مرگ یا بی‌حاصلی نگردید.

2:23 و 24) سپس الیشع از اریحا به بیتئیل یکی از مراکز گوساله‌پرستی وارد شد و در آنجا با انبوهی از اطفال کوچک و سرکش شهر مواجه شد که با داد و فریاد او را دنبال می‌کردند و به او توهین کرده او را «کچل» می‌نامیدند و به او می‌گفتند برآی، برآی (تو هم مانند ایلیا گورت را از این شهر گم کن). الیشع چون این وضع را می‌بیند، آنها را

به نام یهوه نفرین می‌کند و بلافاصله دو ماده **خرس از جنگل برآمده، چهل و دو پسر از ایشان را** می‌درند. توهین به فرستاده خدا، مانند توهین به خود خداست.

(25:2) ای‌شع جای گامهای ایلیا را پی گرفت و قبل از سفر به **کوه کرمل و سامره**، به مدارس انبیاء در اریحا و بیت‌ئیل رفت. مردم اریحا با او محترمانه برخورد کردند و برکت یافتند اما جوانان بیت‌ئیل به خاطر توهینی که به یهوه کردند و برخوردشان با ای‌شع شرم‌آور بود، لعنت را یافتند.

د) یهورام (یورام) پادشاه اسرائیل (فصل سوم)

یهورام پسر اخاب مدت دوازده سال (852 تا 841 پ - م، دوم پادشاهان 1:3 تا 29:9) بر اسرائیل سلطنت کرد.
(3-1:3) **یهورام پسر اخاب** به عنوان پادشاه اسرائیل در سال هیجدهم [پادشاهی] **یهوشافاط** و سال دوم [پادشاهی] یهورام بر یهودا، پادشاه اسرائیل گردید. (دوم پادشاهان 17:1).

یهورام (یورام) به اندازة والدینش شریر نبود. او تمثال **بعل** را که اخاب ساخته بود، سرنگون کرد و اما به گوساله‌پرستی که توسط **یربعام بن‌بباط**، ابداع شده بود، ادامه داد.

(9-4:3) **پادشاه موآب** در زمان سلطنت اخاب هر ساله به پادشاه اسرائیل باج می‌داد. اما وقتی اخاب وفات کرد، **میشع** پادشاه موآب وقت را برای سرکشی مناسب دانست. سنگ معروف موآب که در سال 1868 توسط هئیت مبلغین آسمان کشف شد به تابعیت موآب به اسرائیل و شورش شکست خورده میشع، اشاره کرده است.

اخاز کاری در مقابل شورش موآب انجام نداد بود، اما وقتی جانشین او یهورام به قدرت رسید بلافاصله تلاش کرد تا موآب را تحت کنترل خود در آورد و آن خراج گزار قابل ملاحظه را از دست ندهد. **یهورام** از **یهوشافاط** درخواست کرد تا در نبرد با موآب به او بپوندد و یهوشافاط بار دیگر احمقانه با این درخواست موافقت کرد (ر.ک اول پادشاهان فصل 22 - یهوشافاط نزدیک بود جان خود را بر سر اتحاد با اسرائیل بر باد دهد). آنها تصمیم گرفتند از غرب دریای

مرده وارد صحرائی ادوم شده و از جنوب به موآب حمله کنند. چونکه در آن وقت **پادشاه ادوم** خراجگزار یهوشافاط نیز بود و کمک او در جنگ مورد انتظار بود.

12-10:3) رسیدن سپاهیان به موآب هفت روز به طول انجامید و سربازان و اسبها بسیار تشنه بودند. وقتی که به موآب رسیدند، یهورام به خدا دروغ نسبت داد و او را متهم کرد که آنها را به آنجا کشانیده است تا به کشتن دهد، اما یهوشافاط از او خواست تا با **نبی خداوند** در این مورد مشورت کند. یکی از خادمان، الیشع **نبی خادم ایلیا** را معرفی نمود که در همان نزدیکی ها بود و یهورام و یهوشافاط به اتفاق پادشاه ادوم نزد او رفتند.

19-13:3) نخست الیشع گفت که او کاری با پادشاه بتپرست اسرائیل ندارد و بهتر است او نزد **انبیای پدر و مادرش** برود. پاسخ یهورام این فرض را می‌رسانید که نه بتها بلکه خداوند است که این مشکل را به وجود آورده است. الیشع به حرمت یهوشافاط، میهمان او را نیز حرمت نهاد و موافقت کرد که نظر خداوند را در مورد جنگ جویا شود. سپس **مطربی** طلبید و به محض اینکه نواخت قدرت خداوند **بر وی آمد** و پیشبینی کرد که **خندق‌های وادی** بدون اینکه باران ببارد پر از آب می‌شود و **موآبیان** شکست خواهند خورد.

25-20:3) صبح روز بعد آب از سمت **ادوم** جاری شد. آب جاری شده از نظر **موآبیان** در زیر نور آفتاب مانند **خون** شده بود و تصور کردند که پادشاهان اسرائیل و یهودا و ادوم با هم جنگ کرده‌اند و این را به فال نیک گرفته و به سوی **لشکرگاه اسرائیل** شتافتند تا **غنیمت‌ها** را جمع کنند، ولی مورد هجوم شدید قرار گرفتند. اسرائیلیان زمین‌های قابل کشت موآب را با سنگ‌ها پر کردند و **چشمه‌ها را مسدود** ساختند و **تمامی درختان خوب را قطع کردند**.

26:3 و 27) **پادشاه موآب** کوشید از جبهه ادومیان، متحد قبل خودش حمله کند، چون فکر می‌کرد که آنها مانند پادشاهان اسرائیل و یهودا در جنگ با موآب جدی نیستند. اما این تاکتیک خیلی هم موثر واقع نشد و پادشاه موآب پسر بزرگ خود را که ولیعهد نیز بود بر **دیوار شهر** قربانی کرد، بدان امید که خدایانش مردان او را به جنگی شدید با دشمن تهییج نمایند و دشمن را فراری دهند. لشکر اسرائیل

مبهوت از دیدن قربانی کردن انسان که طبیعتاً عملی مکروه بود، بدون اینکه موآب را دوباره تحت کنترل خود در آورند، مقهور وجدان خود و یا داوری خدا شده و پراکنده شدند.

هارولد استیگر¹، چنین تفسیر کرده است:

به نظر می‌رسد که نویسنده می‌خواهد سؤال کند: اگر اسرائیل با دیدن قربانی انسان دچار چنان وضعی شد، چرا در مورد بت‌پرستی خود دچار چنان شوکی نشد؟ بلکه بت‌پرستی در اسرائیل و یهودا ادامه یافت.

هـ) معجزات الیشع (4:1 تا 15:8)

1) تهیه معجزه آسای روغن (7-1:4)

بیوه فقیری که همسر یکی از پسران انبیاء نیکو بود و پسرش به خاطر بدهی در معرض خطر بردگی قرار داشت، از الیشع کمک طلبید. الیشع از او خواست که **ظرف**‌های فراوانی از همسایه‌ها جمع کند و با تنها **ظرف** روغنی که داشت آنها را پر کند و تمام ظروف به طور معجزه آسائی پر شدند تا اینکه بیوه‌زن توانست بدهی خود را بپردازد و از فروش بقیه روغن‌ها **گذران** کند. و این فیضی بود از ناحیه خدا به بیوه‌زن بدهکار، فیضی به آن اندازه که توانست بدهی‌اش را بپردازد و برای آینده‌اش نیز چیزی بیندوزد. فیض خدا برای گناهکاران نیازمند، آنها را از بدهی و بردگی می‌رهاند و آنچه را که لازمه زندگی تازه آنان است، بر ایشان تدارک می‌بیند.

2) تولد معجزه آسا (17-8:4)

یک زن بزرگ در **شونیم** ساکن بود که مرتباً از الیشع پذیرائی می‌کرد و حتی برایش **یک خانه کوچک** در بالای خانه خود ساخته بود. الیشع به این زن گفت در قبال این همه لطفی که به او می‌کند چه آزوئی دارد تا وساطت کرده از **پادشاه** بخواهد برایش انجام دهد. او فروتنانه رضایت خود را از بودن در میان قوم خود اعلام نمود. جیحزی خادم نبی حدس زد که ممکن است آن زن طالب فرزندی باشد. این آرزوی

¹ - Harold Stigers

زن در کلام نبی تحقّق یافت و آن زن در ایام پیری دارای فرزندی شد. خداوند از مرگ (رحم بی‌ثمر) حیات می‌آفریند و این تصویری از تولد روحانی تمامی فرزندان خداست (افسیان 10:2-1).

(3) زنده کردن پسر شونیمی (37-18:4)

18:4-25 الف) چند سال بعد آن پسر جوان در هنگام کار در مزرعه دچار نوعی سردرد شد. او را به نزد مادرش بردند و ظهر همان روز در آغوش مادرش جان داد. او جسد پسر خود را در خانه نبی گذاشت، سپس به شوهرش گفت که می‌خواهد به ملاقات مرد خدا در کوه کرمل برود. همسرش تصور می‌کرد که ملاقات نبی جز روزهای خاص مذهبی امری عجیب است ولی به هر حال ترتیب سفر را داد. زن داغ دیده با سرعت از شونیم در صحرای استرالئون به سوی کوه کرمل رفت.

25:4 ب 28) الیشع وقتی او را دید جیحزی خادم خود را به استقبالش فرستاد تا از او احوال‌پرسی کند. او سبب ملاقات خود با الیشع را به جیحزی نگفت. در واقع او با گفتن اینکه همه چیز روبه‌راه است و همسر و پسرش خوب هستند، او را فریب داد. او ترجیح داد مطلب خود را مستقیماً به نبی بگوید. بالاخره با حالی نزار الیشع را ملاقات کرد که جیحزی به کمک او آمد. الیشع به خادمش گفت آن زن را به حال خود بگذارد تا صحبت کند. خداوند هدف از دیدار آن زن با الیشع را بر نبی‌اش مکشوف نکرده بود، اما زن پیشدستی نموده و گفت «آیا پسری از آقام در خواست نمودم، مگر نگفتم مرا فریب نده؟». به کلامی دیگر «من نمی‌خواستم پسری به من بدهی که بعداً از دستش بدهم.» شاید این سخن زن موجب شد که الیشع بفهمد که پسر آن زن در وضعیت وخیمی قرار دارد.

29:4-31) الیشع بلافاصله جیحزی را فرستاد تا عصای او را بر روی طفل بگذارد و به او گفت نه با کسی سلام کند و نه جواب سلام کسی را بدهد. آن زن این را کافی ندانست و مصرّ بود که همراه با الیشع به شونیم بروند. وقتی آنها به شونیم رسیدند جیحزی با این خبر به پیشواز آنها رفت که: «طفل بیدار نشد.»

32:4-37) سپس الیشع به داخل اطاقی که جسد آن پسر قرار

داشت وارد شد، در را بست و دعا کرد و خود را بر روی جسد پسر انداخت - دهان بر دهان او و چشم بر چشم و دست بر دست او نهاد. سپس برخاست و دوباره خود را به همان ترتیب بر روی جسد انداخت. این بار پسرک هفت بار عطسه کرد و چشمانش را گشود. ما در داغیده اینک شاهد بازگشت پسرش به زندگی بود. الیشع برای زنده کردن آن پسر، کاملاً خود را با او یکی کرد؛ دهان به دهان، چشم بر چشم و دست بر دست. عصای الیشع کاری نکرده بود، اما وقتی او خود را بر روی جسد انداخت و زندگی خود را در او دمید، پسر مرده زنده شد.

(4) رفع مسمومیت از جوشانده سمی (41-38:4)

معجزه دیگر الیشع در جلجال واقع شد. در ایام قحطی (شاید هفت سال قحطی مذکور در فصل هشتم) الیشع به **خادمش** گفت مقداری **آش به جهت پسران انبیاء بپزد**. کسی اشتباهاً مقداری **خیاربری** در **دیگ** ریخت. وقتی که متوجه این اشتباه شدند، الیشع مقداری **آرد** در **دیگ** ریخت و سم **آش** رفع و قابل خوردن شد.

(5) تهیه معجزه آسای نان (44-42:4)

الیشع در طی یک اعجاز دیگر **صد نفر** را با یک **قرص کوچک نان جو** و غلات نوبر، غذا داد و آنچنانکه خداوند وعده کرده بود مقداری از آن هم باقی ماند. الیشع فروتنی نمود و آنچه را که متعلق به او بود، به دیگران داد. وقتی ما با دیگران مشارکت کنیم و نتیجه را در دست خدا بگذاریم، خدا قادر است که حوائج ما و دیگران را حتی زیاده از حد، رفع نماید (امثال 24:11 و 25).

(6) شفا دادن معجزه آسای نعمان جذامی (19-1:5)

(4-1:5) خبر کارهای اعجازانگیز الیشع حتی به ارتش آرامی‌ها رسید. یک دختر اسیر یهودی که در خانه **نعمان** فرمانده ارتش آرامی خدمت می‌کرد فهمید که **اربابش ابرص** (جذامی) است و به خاتونش گفت که نبی‌ای در سامره هست که می‌تواند شوهر او را شفا دهد. این دختر نشان داد که چگونه یک شخص گمنام از دیدگاه انسانی در جایگاه کلیدی‌اش

و نشان دادن وفاداریش به خدا می‌تواند بر تاریخ نجات تأثیر بگذارد. د. ال مودی چنین تفسیر می‌کند:

کنیرک کوچکی کلماتی بر زبان آورد که آشوبی را بین دو حکومت موجب شد. خدا ایمان او را با شفا دادن نعمان بتپرست ارج نهاد، کاری که برای هیچ کس در اسرائیل انجام نداده بود. به انجیل لوقا 24:4 توجه کنید. چه بسیار انگشتان کودکانی که به سوی رشد یافتگان دراز شده و موفق بوده‌اند. آن کنیز به خدائی که نعمان را شفا داده بود، به خدائی که آنچه را در حق نعمان کرده بود، در حق هیچ کس در اسرائیل انجام نداده بود، افتخار نمود، و خدا ایمان او را ارج نهاد.

7_5:5) سپس نعمان با نامه‌ای از سوی بنهد پادشاه آرام خطاب به یورام پادشاه اسرائیل با مقادیر زیادی هدایا شامل پول و لباس وارد اسرائیل شد. در این نامه ظاهراً اسمی از الیشع برده نشده بود، بلکه پادشاه آرام از پادشاه اسرائیل خواسته بود که نعمان حامل نامه را شفا دهد. پادشاه اسرائیل از درخواست پادشاه اسرائیل بسیار عصبانی شد و فکر کرد که پادشاه آرام دنبال بهانه‌ای می‌گردد تا به کشور او حمله کند.

12_8:5) اما وقتی الیشع ماجرا را شنید و از پریشانی پادشاه آگاه شد، پادشاه را به آرامش دعوت و پیغمبری به نعمان فرستاد. در بارگاه پادشاه قدرت اعجازی وجود نداشت، چون همگی بتپرست بودند، ولی يك نفر نبی خدا در اسرائیل بود که قدرت داشت مردی جذامی را کاملاً شفا دهد. الیشع شخصاً با نعمان صحبت نکرد، کلام او که حاکی از ایمان او بود کافی بود که نعمان را شفا بخشد. الیشع به نعمان پیغمبر فرستاد که خود را هفت بار در رود اردن بشوید.

انتظار نعمان این بود که الیشع شخصاً به استقبال او بیاید و طی مراسم نمایشی و پر زرق و برق او را شفا دهد، ولی اینطور نشد، بنابراین غضبناک شده و گفت که آب‌های سرزمینش دمشق بر آب‌های اردن ارجحیت دارند، و بیهوده این همه راه را آمده است.

د. ال مودی به تجزیه و تحلیل این مشکل پرداخته است:

نعمان گرفتار دو مرض بود - غرور و جذام. مرض اولي هم مانند مرض دوم احتیاج به شفا داشت. نعمان باید از کالسکه غرور خود پیاده می‌شد و سپس به طریقی که نبی به او گفته بود، خود را می‌شست.

5:13 و 14) سرانجام **بندگان**ش او را ترغیب کردند که دستور ساده نبی را اطاعت کند و او نیز بر طبق رهنمود الیشع رفتار کرد و کاملاً شفا یافت. چه نیکو در مورد او گفته‌اند که «او غرور خود را از دست داد و سلامتی خود را بازیافت.»

5:15-19) نعمان به سوي **خدای اسرائیل** بازگشت و خواست که الیشع را پاداشی بدهد، ولي نبی هیچ هدیه‌ای از او نپذیرفت. سردار آرامی سپس از الیشع اجازه خواست که **دوبار قاطر خاک** از اسرائیل با خود ببرد تا بتواند در کشور خود خدای حقیقی را بر خاک اسرائیل پرستش نماید. او توضیح داد که ممکن است وظیفه قانونی او ایجاب نماید که با **آقای**ش به معبد **رمون** رفته و حتی **سجده** نماید، ولي امیدوار است که خداوند این خطا را بر او ببخشد. الیشع کار او را نه تأیید کرد و نه رد کرد، بلکه فقط او را مرخص کرد که برود.

در داستان نعمان ما شاهد تصویری قدیمی از انجیل فیض می‌باشیم. نعمان يك نفر دشمن خدا بود، او فرمانده ارتش آرامی بود. از دیدگاه انسانی او درمانده و ناامید بود، چونکه جذامی بود (ر.ک رومیان 5:6-10). او يك شخص غیر یهودی بود و اطلاعی از عهدهای خدا نداشت و برکت او را نیز مدعی نبود (افسیان 2:11 و 12). اما فیض خدا وارد کار شد تا نیاز انسان را برآورده سازد. آنچه که نعمان لازم بود انجام دهد فروتنی و اطاعت از کلام خدا بود. او سرانجام در اطاعت از کلام خدا خود را شست و با انسانیت تازه و پوستی تازه و دلی تازه از آب بیرون آمد.

فیض عجیب خدای زنده ما،

فیضی که فراتر از گناهان و جرم‌های ماست،

آنجا، در جلجتا سرریز شد،

جایی که خون برّه جاری شد.

جولیا. ا.ج. جانسون¹

(7) طمع جیحزی (20:5-27)

اما **جیحزی** خادم الیشع به هدایائی که نعمان میخواست به الیشع بدهد و او نپذیرفته بود، طمع ورزید و به سردار آرامی گفت که الیشع او را فرستاده است تا برای **دو جوان** از **پسران انبیاء** که هم اینک از **کوهستان افرایم** نزد او آمده‌اند، هدایائی را که پیشنهاد کرده بود، به او بدهد. سپس پول و لباسها را از نعمان گرفت و به خانه‌اش رفت. الیشع به عنوان نبی غالباً مکاشفاتی از خداوند دریافت می‌کرد، و این بار از کاری که خادمش انجام داده بود، آگاه گردید. وقتی جیحزی بازگشت الیشع آنچه را که بر او واقع شده بود به او گفت و به خادم طماع خود گفت که وقت مناسبی برای هدیه گرفتن انتخاب نکرده است. آنگاه جیحزی را نفرین کرد و **برص نعمان** را به او داد. گناه این مرد عظیم بود، چون عملی که انجام داد این تصور را در مرد آرامی به وجود آورد که فیض مجانی خدا، آنطوری که فکر می‌کرد، مجانی نبوده است.

(8) پیدا شدن معجزه آسای سر تبر (6:1-7)

بعضی از **پسران انبیاء** از تنگی مکانی که با الیشع زندگی می‌کردند - احتمالاً در اریحا یا در جلجال - نزد الیشع شکایت کردند و الیشع به آنها اجازه داد تا به نزدیک رود اردن رفته و مکانی برای خود در آنجا بسازند. در حین ساختن این خانه بود که **سر تبر** امانتی یکی از آنان به داخل آب افتاد و او **فریاد** زده الیشع را به کمک طلبید. الیشع قطعه چوبی به آب انداخت و سرتبر بالا آمده و روی آب شناور شد و توانستند آن را از آب بگیرند.

(9) مانور نظامی اعجازآمیز (6:8-23)

نشانه دیگر قدرت اعجازآمیز الیشع آگاهی او از اطلاعات فوق سزّی در **اردوی** دشمن بود. پادشاه آرام که تمام طرح‌های محرمانه‌اش موبه مو بر **پادشاه اسرائیل** آشکار شده بود بسیار خشمگین بود و فکر کرد که یکی از مردانش جاسوس

¹ - Julia H.Jahnsen

اسرائیل است. ولی وقتی مطمئن شد که الیشع نبی نقشه های او را به پادشاه اسرائیل گفته است تصمیم گرفت به هر بهائی شده الیشع را دستگیر نماید. بنابراین به جستجو پرداخت و فهمید که الیشع در **دوتان** شهری در نزدیک شمال سامره ساکن است. او گروهی از سپاهیان خود را فرستاد و شهر را **وقت شب** محاصره کردند. صبح روز بعد خادم الیشع وقتی که دید لشکر دشمن شهر را محاصره کرده است به وحشت افتاد. ولی الیشع او را به آرامش دعوت کرد و نزد خدا به دعا پرداخت و چشمان روحانی خادم خود را گشود و او متوجه که کوه های اطراف پر از **سواران و ارا به آتشین** است که خداوند فرستاده تا مردم خود را حفاظت نماید.

الیشع از خداوند درخواست نمود که سپاهیان آرامی نابینا شوند. خداوند دعای او را اجابت کرد و نبی توانست بدون درگیری آنها را از دوتان به سامره بفرستد. اما پادشاه اسرائیل چون متوجه لشکر فریب خورده آرامی شد به الیشع پیشنهاد کرد که آنها را بکشد، اما الیشع به او یادآوری نمود که چه لزومی دارد کسانی را که بدون مقاومت با **شمشیر و کمان خود** اسیر کرده است بکشد؟ و در عوض به پادشاه فرمان داد که آنها را غذا بدهد و به خانه هایشان بفرستد. او با چنین رحمتی نشان داد که نیکوئی بر شرارت غالب است و از آن به بعد سپاهیان آرامی **به اسرائیل نیامدند**.

آیه شانزدهم ما را به یاد رساله اول یوحنا 4:4 می اندازد، آنجاکه فرموده است: **«او که در شماست، بزرگتر است از آنکه در جهان است.»** ما در نبرد روحانی با فوج های شرارت توسط متحد قدر قدرت خود محافظت و تقویت می شویم. خداوند می تواند از طریق دعای ایمان چشمان دل ما را بر این حقیقت دلگرم کننده بگشاید که او از ما دفاع می کند و نیات شوم شیطان را خنثی می سازد.

(10) قحطي در سامره (24:6 تا 20:7)

(24:6-31) وقایعی که در اینجا اتفاق افتاده اند الزاماً دارای ترتیب تاریخی نمی باشند.

بنهدد پادشاه آرام، چنان سامره را محاصره کرد که شهر دچار قحطی شدید شد (اگر این محاصره آنچنانکه برخی حدس

می‌زنند بعد از قحطی هفت ساله در 2:1-8 واقع شده باشد، می‌توانیم وخامت واقعی آن را درک کنیم). مردم مجبور بودند برای یک **سر الاغ** و اندکی **چلغوزه** (گیاهی شبیه قارچ و قابل خوردن) مبالغه‌گزافی بپردازند. نام این گیاه امروز «ستاره بیت‌لحم» می‌باشد. پادشاه اسرائیل در پاسخ به دادخواهی قوم اعلام کرد که هیچ‌کس جز **خداوند** در این شرایط نمی‌تواند کمک کند. وقتی پادشاه از رواج آدم‌خواری در سامره آگاه شد گریبان خود را درید و الیشع را موجب این شرایط دردناک دانست و او را متهم کرد که برای بهبود اوضاع هیچ اقدامی نکرده است و سپس سوگند یاد کرد همان روز او را بکشد.

32:6 و 33) خداوند الیشع را از نیّت پادشاه آگاه ساخت و او به **مشایخی** که اطرافش بودند گفت که **قاصد پادشاه و پادشاه** اینک در راهند تا به خانه او بیایند و به آنها دستور داد از ورود قاصد جلوگیری کنند تا خود پادشاه برسد. بعد از آن سخنان بلافاصله قاصد پادشاه و سپس خود پادشاه وارد شدند. پادشاه به این نتیجه رسیده بود که کاری دیگر نمی‌تواند انجام دهد جز اینکه تسلیم آرام شود و گفت «**اینک این بلا از جانب خداوند است، چرا دیگر برای خداوند انتظار بکشم؟**» این واقعه ما را به یاد امثال سلیمان 1:21 می‌اندازد که می‌فرماید: «**دل پادشاه مثل نهرهای آب در دست خداوند است، آن را به هر سو که بخواهد بر می‌گرداند.**»

در اینجا نامی از این پادشاه اسرائیل برده نشده است. در واقع نام پادشاه در هیچ‌یک از وقایع فصول 4 تا 8 ذکر نشده است. بسیاری از مفسرین معتقدند که یهورام در طول دوران محاصره، پادشاه اسرائیل بوده است.

ممکن است این تفسیر درست نباشد، چونکه رسالت الیشع که بیشتر از نیم قرن در طول سلطنت چهار پادشاه مختلف بر اسرائیل ادامه یافت، دارای ترتیب تاریخی نمی‌باشد.

1:7 و 2) آنگاه الیشع پیشگویی عجیبی کرد و قول داد که روز بعد **آرد نرم** و **جو** آنچنان فراوان خواهد شد که به فراوانی و به قیمت ارزان **نزد دروازه سامره فروخته** خواهد شد. وقتی همراه شگاک پادشاه راجع به چنین فراوانی آنهم در روز بعد شک آورد، ولی الیشع به او گفت که «**به چشم**

خودخواهي دید، اما از آن نخواهي خورد.»

مودي مي‌نويسد:

اگر ايمان داريد، عبارت استهفامي «چگونه؟» را مصلوب
کنيد!

(رجوع كنيد به عكس‌العمل شاگردان قبل از خوراك دادن مسيح به چهار هزار نفر در مرقس 4:8).
7:3-7) عصر آن روز چهار نفر مرد جذامي كه نزد **دهنة دروازه** سامره نشسته بودند، تصميم گرفتند براي گرفتن غذا به اردوي **آراميان** بروند. وقتي به آنجا رسيدند خبري از اردوي آراميان نبود. خداوند صدائي به گوش آراميان رسانيد كه نشانه هجوم قريب الوقوع سپاهي بزرگ بود، و آنها به تصور اينكه پادشاه اسرائيل **حتيان** و **مصريان** را براي جنگ با آنها اجير کرده، عقب‌نشيني کردند. ماتيوهنري چنین تفسیر کرده است:

آرامیانی که دوتان را محاصره کرده بودند، واقعه کور شدن خود را فراموش نکرده بودند و در اینجا نیز خواه آن صدا واقعي و از ناحیه فرشتگان بوده باشد و خواه صدائي در گوششان بوده باشد، باور کرده بودند که آن صدا از ناحیه خداست.

7:8-16) جذاميان به میان چادرهاي بجا مانده رفتند و غذا خوردند و پولها و لباسها را برداشتند ولي ناگهان به خود آمده و گفتند مردم به زودي از رفتن لشگر آرامي‌ها آگاه شده و آنها را بخاطر اينکه مردم را آگا نکرده‌اند مجازات خواهند کرد، بنابراین تصميم گرفتند موضوع را به پادشاه اطلاع دهند. پادشاه بلافاصله به شك افتاد که ممکن است آرامي‌ها تظاهر به عقب‌نشيني کرده‌اند تا آنها را از شهر بيرون کشيده و بکشند. ولي يکي از خادمان پيشنهاد کرد که چند نفر را به عنوان داوطلب به اردوی دشمن بفرستند، چون به هر حال يا در محاصره مانند ديگران از گرسنگي مي‌مردند و يا به دست آرامي‌ها کشته مي‌شوند.
داوطلبان به اردو رفته و به اين نتيجه رسيدند که آرامي‌ها واقعاً گريخته‌اند و غنائم زيادي به جا نهاده‌اند. بنابراین این قوم بيرون رفته اردوي آراميان را غارت کردند

و قحطي تمام شد.

20_17:7) براساس نبوت الیشع **آرد نرم و جو** در آن روز به بهاي بسيار کمي فروخته شد. **سردار** پادشاه که بر پيشبيني الیشع شك آورده بود تحقق آن را دید ولي از آن برخوردار نشد، چونکه در زیر گامهاي جمعيت در دروازه شهر پايمال و کشته شد. آیات 18 تا 20 بر مرگ آن مرد براساس کلام خدا و به خاطر بي‌ايماني او تأکيد دارند. بي‌ايماني برکت را از شخص بي‌ايمان مي‌ستاند و با مرگ پاداشش مي‌دهد.

سخنان بياد ماندني آن جذاميان را به خاطر آوريد: **«ما خوب نمي‌کنيم، امروز روز بشارت است و ما خاموش مي‌مانيم»** (آيه نهم) و اين سخنان را، ما که متوکل به انجيل فيض آمرزش مي‌باشيم بايد هميشه به خاطر داشته باشيم.

11) دستيابي دوباره زن شونيمي به دارائيش (6-1:8)

قبل از اينکه قحطي هفت ساله بر زمين عارض شود (شايد اشاره به قحطي مذکور در 38:4 است)، الیشع به **زن شونيمي** (مذکور در فصل چهارم) اخطار داد که با خانواده خود، از جمله **پسرش** - که مرده بود و الیشع او را زنده کرده بود - شهر را ترک کند. او به سرزمين **فلسطينيان** رفت و پس از پايان قحطي بازگشت. در آن موقع جيحزي در بارگاه پادشاه اسرائيل - مکاني که جذاميان معمولاً اجازه ورود بدانجا را نداشتند - ساکن بود. وقتي که جيحزي چگونگي زنده شدن پسر زن شونيمي را به پادشاه مي‌گفت، آن زن وارد شد و به پادشاه التماس نمود که دارائيش را به او بازگرداند. پادشاه هم دستور داد تمام مايملك او را و تمامی حاصل ملک او را که در مدت هفت سال غيبت او به بار آمده بود، به او بازگردانند.

12) نبوت الیشع در مورد حزائيل (15-7:8)

12_7:8) وقتي که **بنهدد** پادشاه بيمار آرامي شنيد که الیشع به دمشق آمده است، نماينده‌اي به نام حزائيل با هداياي فراوان نزد او فرستاد تا از او بپرسد که آیا از بيماري خود شفا خواهد يافت. چونکه نعمان سردار لشکر آرامي و تحت امر بنهدد بود، بنابراین پادشاه از قدرت شفا دادن الیشع آگاه بود (فصل پنجم). پاسخ مبهم نبي به

حزائیل مبني بر اينکه «البته شفا [تواند] يافت ليکن خداوند مرا اعلام نموده است که هر آينه او خواهد مرد»، اين احتمال را مي‌سازد که الیشع او را شفا داده باشد. چونکه مفهوم سخنان فوق چنين است که خود بيماري الزاماً کشته نبوده ولي بنهدد از آن شفا نخواهد يافت، نظر به اينکه حزائیل درصدد کشتن پادشاه برآمده بود و الیشع اين را می‌دانست، بنابراین آنچنان خيره به حزائیل نگريست که او شرمنده شد - سپس الیشع گريست و حزائیل علت گريه او را پرسيد و الیشع چنين پيشگويي کرد که او خسارات جبران‌ناپذيري بر اسرئیل وارد خواهد آورد - آنچنان وحشتناک که از انديشيدن بدان گريسته است.

13:8-15) حزائیل از سر فروتني گفت، من سگ کي باشم که چنين اعمايي انجام دهم. چگونه او مي‌توانست انتظار انجام اعمايي چنين خشن را از خود داشته باشد؟ ويديامز پاسخ اين سؤال را داده است:

مي‌شود که اين «سگ بي‌مقدار»، آنگاه که به تخت پادشاهي آرام نشسته است، انتظار چنين اعمال وحشتناکي از خود باشد.

از سوئي الیشع از سوي خداوند آگاه شده بود که حزائیل پادشاه آرام خواهد شد. پيرو همين خبر بود که حزائیل پيش پادشاه بازگشت و به او گفت که نگران نباشد، شفا خواهد يافت و سپس به او خيانت کرد و وقتي در خواب بود **لجافي** را در آب خيسانده و بر روي او افکند، و او مرد و خود جانشين پادشاه شد.

موارد زير چکيده اي از تحقق نبوت الیشع مي‌باشند. بلافاصله پس از کشته شدن بهندد، حزائیل به جنگ با نيروهاي مشترک يورام و اخزيا در راموت جلعاد پرداخت (28:8؛ 14:9 و 15). او بارها ييهو را در جنگ شکست داد و قلمروش را از شرق اردن تا ارنون در جنوب و باشان در شمال ويران کرد (32:10 و 33).

او بارها در دوره حکومت يهوآخاز جانشين ييهو به قلمرو اسرئیل که به لطف خدا تا آن زمان از ویرانی کلی محفوظ مانده بود، دست اندازی کرد (3:13، 22 و 23).

حزائیل همچنان به جنوب غربی فلسطین رفته و جت را تسخیر کرد و پادشاه یهودا را وادار کرد که برای چشم پوشی از اورشلیم رشوه بزرگی به او بپردازد (7:12 و 8؛ دوم تواریخ 23:24 و 24)

اسرائیل نتوانست تا قبل از مرگ حزائیل، موقعیت گذشته خود را بازیابد (دوم پادشاهان 24:13 و 25)

(و) یهورام (یورام) پادشاه یهودا (8:16-24)

یهورام (یورام) پسر **یهوشافاط** به مدت **هشت سال** بر یهودا سلطنت کرد (853-841 ق.م - رجوع کند به دوم تواریخ 21:4-20) (8:16 و 17) تاریخ مندرج در آیه 16 می‌بایست منطبق باشد با اول پادشاهان 42:22 و 51 و دوم پادشاهان 1:3 و 8:25. يك تفسیرش اینست که یهورام همراه با پدرش یهوشافاط مشترکاً به مدت پنج سال سلطنت کرد. تفسیر دیگرش اینست که یهوشافاط در بخشی از سلطنت خود با آسا مشترک بود و دیگر اینکه حکومت‌های اخزیا و یهورام از شروع پادشاهی بدون شريك یهوشافاط (8:18 و 19) آغاز شده بود. یورام با **عتلیا دختر اخاب** و ایزابل ازدواج کرده بود. این ازدواج بدون شك به عنوان يك آشتی سیاسی با اسرائیل صورت گرفته بود. نتیجه این ازدواج گرایش هر چه بیشتر **یهودا** به بتپرستی حکومت شمالی بود. به خاطر این بتپرستی، **خداوند** می‌توانست **یهودا** را از بین ببرد، ولی به خاطر وعده‌ای که به **داود** داده بود، منصرف شد (ر.ک دوم سموئیل 7:12-16).

(8:20-24) در زمان سلطنت یهورام، **ادوم** بر علیه او شورید. او برای فرونشاندن شورش ادومیان با ارتش خود به سوی **صعیر** (ادوم) در جنوب بحرال‌میت، لشکر کشید. ادومیان او را **محاصره کردند** و او را وادار به عقب‌نشینی کردند و ارتش او **فرار** کردند. از آن زمان به بعد ادوم به طور مطلق تحت امر یهودا نبود. شاید که در طول سلطنت یورام بود که عوبدیای نبی الهام خود را بر علیه ادوم بر زبان آورد. گفته شده که **لبنه** در نزدیکی فلسطین نیز بر علیه یهودا عاصی شده‌اند، این نیز نشانه‌ای است از ماهیت شریر حکومت یهودا در زمان سلطنت یورام. **لبنه** يك شهر لاوی بود. علت شورش **لبنه** در دوم تواریخ 21:10 و 11 بیان شده است.

در هر حال یهودا آن شهر را مجدداً تحت کنترل خود درآورد (8:19).

(ز) اخزیا پادشاه یهودا (29-25:8)

اخزیا پسر یورام به مدت یکسال به یهودا سلطنت کرد (841 ق.م - دوم تواریخ 22:1-9).

(27-25:8) اخزیا آنچنانکه آیه 26 می‌گوید پسر عَثلیا نواده عمري بوده است. این اخزیا همان اخزیای مندرج در دوم تواریخ فصل 21 و 6:22 می‌باشد. اخزیا خواهرزاده یورام پادشاه اسرائیل بود. ما در او **عتلیا** دختر اخاب و خواهر یورام پادشاه اسرائیل بود. در این بخش خاص از تاریخ بنی اسرائیل، اسامی اندکی موجب گیجی خواننده می‌شود. اخاب پادشاه اسرائیل، دو پسر به نام اخزیا و یورام داشت که هر دو به طور متوالی پادشاه شدند. یهوشافاط پادشاه یهودا نیز یک پسر داشت به نام یورام که به جای او نشست که اخزیا پسرش جانشین او شد. بدین ترتیب اخزیا و یورام در زمان سلطنت یورام و اخزیا در یهودا، در اسرائیل سلطنت می‌کردند.

یهودا	اسرائیل
یورام	اخزیا
اخزیا	یورام

در مورد اخزیا پادشاه یهودا، گفته شده که او وقتی پادشاه شد **بیست و دو ساله** بود. در کتاب دوم تواریخ 2:22 گفته شده که سن او چهل و دو ساله بود. بیشتر نشانه‌ها حاکی از اینست که رقم بیست و دو درست است و رقم دیگر احتمالاً ناشی از خطای نسخه‌بردار بوده است.

(28:8 و 29) اخزیا به اتفاق یورام پسر اخاب پادشاه اسرائیل به **راموت جلعاد** به جنگ حزائیل پادشاه آرام رفتند. در این جنگ یورام مجروح شد و برای درمان به **یزرعیل** رفت. و اخزیا او را بعد از مداوا شدن در آنجا ملاقات کرد. اخاب پدر یورام در راموت جلعاد وفات کرد (اول پادشاهان 22). پدربزرگ اخزیا - یهوشافاط - که قبلاً نابخردانه به اخاب پیوسته بود و در نتیجه این اتحاد کشته شده بود، اما اخزیا که از سرنوشت پدربزرگش درس عبرت نگرفته بود، در نتیجه اتحاد با اسرائیل کشته شد

(فصل نهم).

ح) یدهو پادشاه اسرائیل و رسالت الیشع (فصل نهم و دهم)

1) مسح ییهو (10-1:9)

الیشع یکی از پسران انبیاء را فرستاد تا به **راموت جلعاد** رفته و محرمانه ییهو را برای جانشینی یورام، مسح نماید. ییهو پسر یهوشافاط پسر نمشی (آیه 22) بود و نه پسر یهوشافاط پادشاه یهودا. ییهو فرمانده ارتش یورام بود که در راموت جلعاد ساکن بود تا مانع ورود ارتش آرام شود. وقتی که ییهو مسح شد، نبی او را مأمور ساخت که **خاندان اخاب** را بر اساس نبوت ایلیا نابود کند (اول پادشاهان 21:21-24).

خداوند به ایلیا گفته بود که ییهو را به عنوان پادشاه مسح نماید (اول پادشاهان 16:19)، ولی به نظر می‌رسد که او این مسئولیت را به جانشین خود الیشع سپرده بود که او نیز نبی‌ای گمنام را به راموت جلعاد فرستاد تا مسح شدن ییهو در خفا انجام گیرد. این پنهان کاری وسیله‌ای شد که ییهو از آن به طرز ماهرانه‌ای در گرفتن تاج و تخت استفاده نمود.

2) پادشاهی ییهو (11:9 تا 17:10)

11:9-13) وقتی که ییهو از اطاق بیرون آمد، همراهانش به او گفتند: «**این دیوانه** (اشاره به آن نبی گمنام) **برای چه نزد تو آمد؟**» ییهو نخست خواست از پاسخ طفره برود، چون فکر کرد که آنها از موضوع آگاهند. شاید او مشکوک شده بود که آنها نبی را برای مسح او فرستاده‌اند تا بتوانند یورام را سرنگون کنند. ولی چون اصرار کردند به آنها فاش ساخت که به عنوان **پادشاه** مسح شده است. همراهان او با شتاب رخت خود را کنده به زیر پای او افکندند و پادشاهی او را بر اسرائیل اعلام نمودند.

ییهو پسر یهوشافاط به مدت بیست و هشت سال (841-814 ق.م

– دوم پادشاهان 14:9 تا 36:10) بر اسرائیل سلطنت کرد.

14:9-26) پادشاهی ییهو همزمان با سلسله پنجم پادشاهی در حکومت شمالی شروع شد. ییهو قبل از اینکه خبر مسح

شدنش به **یزرعیل** برسد، بدانجا رفت تا **یورام** را بکشد. يك دیده بان که متوجه آمدن ییهو و همراهان به یزرعیل شد، خبر را به یورام رسانید. یورام دو بار فرستادگانی برای فهمیدن هویت آن گروه فرستاد، اما ییهو مانع بازگشت آنان شد. دیده بان برج اعلام کرد آن سواران فرستادگان را بازداشت کرده اند و آنچنان وحشیانه پیش می‌تازند که آدم را به یاد ییهو پسر (نوه) تمشی می‌اندازند. آنگاه یورام به **کالسکه سلطنتی** نشست و همراه با اخزیا پادشاه یهودا، به تصور اینکه آن گروه حامل اخبار مهمی برای موت جلعاد می‌باشند، به سوی آنان شتافت و با عبارت «**ای ییهو آیا سلامتی است؟**» به او خوشامد گفت، ولی پاسخی که شنید در واقع اعلام جنگ بود. یورام که خیانت را حس کرده بود کوشید فرار کند ولی ییهو با کمان خود او را زد و کشت و این تحقق نبوت ایلای نبی بود (اول پادشاهان 19:21) و جسد او را در تاکستان ناداب رها کردند.

9:27-29) **اخزیا** نیز سعی کرد فرار کند ولی او نیز مورد اصابت تیری قرار گرفت و در **مجدو** کشته شد. اخزیا با دوستی با اخاب مورد لعنت خدا قرار گرفت و ییهو مأمور شد که او را نابود کند. جسد او را بعداً به اورشلیم آوردند و در آنجا دفن کردند. در دوم تواریخ 9:22 می‌خوانیم که اخزیا در سامره دستگیر شد و سپس به قتل رسید. آیه بیست و نهم از نظر تاریخی با اول پادشاهان 25:8، مطابقت ندارد. تفاوت بین این دو تاریخ ذکر شده (یازدهم و دوازدهم) احتمالاً مرتبط است با روش‌های متفاوت شمارش.

9:30-37) وقتی که ییهو به **یزرعیل** وارد شد، **ایزابل** او را مسخره کرد و فریاد زد «ای زمري، قاتل آقاي خودت، آیا سلامتی؟» منظور او اشاره به **زمري** بود که با کشتن آقایش پادشاه اسرائیل شده بود و دچار آن سرنوشت شوم گردید. سلطنت کوتاه و بی‌نتیجه او فقط هفت روز ادامه یافت (اول پادشاهان 9:16-19). **ایزابل** می‌خواست به **ییهو** این موضوع را برساند که در شورش خود موفق نخواهد شد. اما دو نفر از **خواجگان** بارگاه، **ایزابل** را از پنجره بیرون انداخته و وفاداری خود را نسبت به ییهو اعلام نمودند. **قدری از خون**

[ایزابل] بر دیوار و اسبان پاشیده شد و جسدش بر طبق نبوت مندرج در اول پادشاهان 23:21 طعمه سگ‌های یزرعیل شد و از او جز کاسه سرد و پایها و کف‌های دست، چیزی یافت نشد کامپبل مورگان¹ می‌نویسد:

سگ‌ها از کاسه سر و پایها و کف دست او صرف‌نظر کرده بودند، چونکه طراح و مجری آنچنان اعمال شنیعی بودند و نه گورش بلکه بد نامی‌اش نام او را جاودانه کرد.

(11-1:10) گام بعدی ییهو کشتن هفتاد نفر از اعقاب (پسران) اخاب بود که در سامره زندگی می‌کردند. او نخست به مربیان آن پسران اولتیماتوم داد که بهترین و نیکوترین پسران اخاب را به پادشاهی انتخاب کرده و با من که آقای شما هستم وارد جنگ شوید. ولی آنها که می‌دانستند دو پادشاه (یورام و اخزیا) نتوانسته‌اند در مقابل ییهو در یزرعیل مقاومت کنند، پیغام دادند که، ما بندگان تو هستیم. سپس ییهو به آنها پیغام فرستاد که اگر می‌خواهند وفاداری خود را نشان دهند، باید صبح روز بعد سرهای هفتاد نفر از پسر اخاب را به یزرعیل نزد او بفرستند. آنها هم فرمان ییهو را اطاعت کردند و فردای روز بعد ییهو به دیدن سرها رفت که در دو توده نزد دهنه دروازه نهاده بودند. شاید مرد می که جمع شده بودند انتظار داشتند که او از این کشتار بی‌رحمانه، عصبانی شده باشد، در حالی که نمی‌دانستند که او خودش فرمان قتل آنها را صادر است. او بلافاصله با این بیانات آنها به آرامش دعوت کرد:

«شما عادل هستید. اینک من بر آقای خود [یورام] شوریده او را کشتم. اما کیست که جمیع اینها را کشته است؟» این کشتار از ناحیه خدا بود تا تحقق یابد آنچه که خادم او ایلیا، نبوت نمود.

در تحقق بیشتر نبوت ایلیا، ییهو تمامی بزرگان، آشنایان و کاهنان اخاب را در یزرعیل کشت.

(14-12:10) ییهو در راه برگشت به سامره مرکز حکومتی، چهل و دو نفر از بستگان اخزیا را دید. عبارت «برادران»

¹ -Campbell Morgan

در آیه 13 به معنی وابستگان می‌باشد - مثل پسر عمو، پسر خاله و غیره چونکه برادران واقعی اخزیا کشته شده بودند (دوم تواریخ 17:21). این اشخاص از یهودا آمده بودند تا خانواده سلطنتی اسرائیل را ملاقات کنند. نظر به اینکه آنها نیز وابسته به خاندان اخاب بودند، یهو فرمان داد آنها را نزد چاه بیت عقید کشتند.

17:10-15) سپس یهو، یهو ناداب (یوناداب) رکابی را ملاقات کرد. یهو به دلیل باور به وفاداری یهوناداب او را دعوت کرد تا به ارابه‌اش سوار شود و به سامره بروند تا غیرت خود برای خداوند را به او نشان دهد. در فصل 35 صحیفه ارمیا نبی می‌توانیم اطلاعات بیشتری از یهوناداب به دست آوریم. او به اعقاب خود فرمان داد به سبک قدیمی زندگی که قوم اسرائیل تحت نظارت موسی و یوشع داشتند، بازگشت نمایند تا پیروی حکومت نکنند و بتپرست نشوند. یهوناداب همراه پادشاه جدید به راه افتاد و پادشاه بلافاصله به عنوان یک متحد بزرگ در جنگ با بعل پرستی به او خوشامد گفت.

یهو تمامی وابستگان اخاب را در سامره و یهو کشت و احدی را باقی نگذاشت.

مورگان در این مورد می‌نویسد:

یهو از غیرت خود مغرور شده بود و این برایش بسیار خطرناک بود و برای ما نیز خطرناک است. هر جا که غرور رخنه کند منجر به بروز اعمال شریرانه دیگری می‌شود. این مرد در عین حال که مجری داوری خدا بر اسرائیل بود، ولی خود نیز در زندگی آدم فاسدی بود.

3) براندازی بعل پرستی توسط یهو (18:10-36)

18:10-28) نقشه بعد پادشاه جدید کمک به ستایش بعل بود! بدین جهت جشن بزرگی به احترام بعل بر پا نمود و تمامی بعل پرستان از تمامی اسرائیل در معبد بعل جمع شده و لباس رسمی پوشیدند. دقت لازم به عمل آمد که هیچ یک از پرستندگان یهو در میان آنان نباشد. به محض اینکه مراسم گذراندن قربانی‌های سوختنی تمام شد، یهو به شاطران و سرداران علامت داد که حمله کنند و تمام بتپرستان را بکشند. هشتاد قراول در بیرون از معبد گمارده شده بودند

که کسی خارج نشود. مردان ییهو پس از این کشتار به **بیت بعل** حمله کردند و **تماثیلی** را که در آنجا بودند به آتش کشیدند و معبد بعل را ویران کردند و آن را تبدیل به زباله دانی نمودند.

30_29:10) ییهو در بسیاری جهات یکی از بهترین پادشاهان یهودا و شاید اسرائیل بود. او داوری خدا را بر **خانداب آخاب** اجرا نمود و آئین بعلپرستی را بر انداخت و خدا نیز او را با این وعده که سلطنت او **تا نسل چهارمش** ادامه خواهد یافت، پاداش داد (یهو اخاز، یوآش، یربعام دوم و زکریا).

36_31:10) به هر حال ییهو به ترویج آئین گوساله طلائی پرستی که یربعام ابداع کرده بود، ادامه داد. همچنین در کتاب هوشع 4:1 می‌خوانیم که او به خاطر مقاومتش در براندازی خاندان آخاب، محکوم شده است. در نتیجه کوتاهی‌های ییهو خداوند به **منقطع ساختن اسرائیل شروع نمود**. **حزائیل** پادشاه آرام تمامی زمین را از شرق اردن که در اصل در تصرف قبیله **روبین و جاد** و نیمی از قبیله منسی بود، تسخیر کرد. الیشع کارهای حزائیل را قبلاً پیش‌بینی کرده بود (12:8). پادشاه آرام مامور اجرای داوری خدا بر خاندان اسرائیل شد، آنچنانکه ییهو داوری خدا را به خاندان آخاب اجرا نمود. در ماورای کارهای این پادشاهان ظالم، می‌توان با چشمان روحانی دست قدرتمند یهوه را مشاهده کرد که خشم انسان را برای اجرای نیات خود، به کار می‌گیرد.

1- **غصب تاج و تخت توسط ملکه عتلیا در یهودا (فصل 11)**

عتلیا دختر آخاب به مدت شش سال ملکه یهودا بود (841-835 ق.م - دوم تواریخ 10:22 تا 21:23). (1:11) اینک صحنه از یهودا به اسرائیل بر می‌گردد. **عتلیا** وقتی که پسرش اخزیا توسط ییهو به قتل رسید کنترل اوضاع را به دست گرفت. او برای اینکه هیچ کسی سلطنتش را تهدید نکند (آنچنانکه فکر می‌کرد)، دستور قتل پسران اخاز را صادر کرد. بدین ترتیب عتلیا با خونسردی تمام دستور قتل نوادگان خود را صادر کرد تا شباهت خود را با مادرش ایزابل نشان داده باشد. او ناخواسته مجری نفرینی شد که

بر نسل اخاب پدرش قرار داشت (اول پادشاهان 21:21 و 22).
 11:2 و 3) **یهوشبع** زن یهویداع (دوم تواریخ 11:22) عمه
 پسران نفرین شده، با جسارت تمام وارد بارگاه شد و یکی
 از پسران را به نام **یوآش** (یهوشع) **از میان پسران پادشاه**
که کشته شدند، دزدید. تقدیر خداوند این بود که عتلیا از
 سلطنت خلع شود، و خداوند **یوآش** را به خاطر عهد با داود
 حفاظت نمود. تلاش مستمر ملکه در یافتن یوآش بیهوده ماند،
 چونکه تلاش شیطان بر این بود که سلطنت سلیمان را منقرض
 نماید. یوآش **با دایه اش در اطاق خوابگاه يك معبد متروك**
 پنهان شدند. یوآش **شش سال** یعنی در طول سلطنت عتلیا در آن
 مخفی‌گاه پنهان بود.

11:4-11) در سال هفتم یهویداع کاهن، یوزباشی‌های
 (سردسته صد نفر) محافظ را دعوت کرد و وارث تاج و تخت را
 به آنها نشان داد و با آنها عهد بست که عتلیا را سرنگون
 و یوآش را به عنوان پادشاه بر تخت بنشانند. تفسیر
 ویلیامز از این آیات چنین است:

*اقدامات یهویداع کاهن در رابطه شورش بر علیه ملکه
 (آیات 4-11) را شاید بشود بدین ترتیب تفسیر نمود. او
 سرداران گارد سلطنتی را احضار کرد. يك هنگ را مامور
 محاصره خانه ملکه نمود، و هنگ دوم را به نگهبانی در
 ورودی معبد گذاشت تا هر کسی که قصد ورود به معبد را
 داشته باشد، کشته شود. هنگ‌های محافظ آنچنان که بدانها
 امر شده بود، عمل کردند (آیه نهم) دسته‌ای که شبانه کشیک
 داشتند به پادگان‌های خود باز نگشته و همگی به هسته اصلی
 حفاظت از پادشاه پیوستند.*

12:11) سپس **یوشا** را از معبد بیرون آوردند و تاج بر سرش
 نهاده و نسخه‌ای از **شهادت** (شریعت) را به او دادند و مردم
 هورا کشیدند و گفتند: «**پادشاه زنده بماند.**»

11:13-16) وقتی که **عتلیا** فریاد شادی **شاطران** را در معبد
 شنید و به معبد آمد و آنچه را که واقع شده بود، دید
 فریاد زد: «**خیانت! خیانت!**» و چون یهویداع نمی‌خواست که
 او در داخل معبد کشته شود، دستور داد که او را بیرون
 بردند و در خارج از معبد کشتند.

11:17-21) سپس **عهدی** بین **خداوند** و پادشاه جدید و قوم
 جدید منعقد گردید، مدنی بر اینکه آنها یهوه را خدمت

کنند. قوم به عنوان نشان دادن عهد خود با خدا معبد بعل را که عتلیا رواج داده بود، غارت کردند و **مَتان** کاهن بعل را کشتند. پادشاه در میان جمع عظیمی از همراهان به بارگاه وارد شد. بعد از مرگ عتلیا **تمامی قوم زمین شادی کردند و شهر آرامی یافت.**

(ی) یهوآش (یوشا) پادشاه یهودا (فصل 12)

یهوآش یا یوشا پسر اخزیا مدت چهل سال (835—796 ق.م - دوم تواریخ ایام 1:23 تا 27:24) بر یهودا سلطنت کرد. (5_1:12) تفسیر جان. سی. ویت کمب¹ از این آیات چنین است:

چهل سال سلطنت یوآش را ممکن است به دو بخش تقسیم کرد - پیش و پس از مرگ یهو یاداع حامی روحانیش. عبارت «یهوآش آنچه را که در نظر خداوند پسند بود، در تمام روزهایی که یهو یاداع کاهن او را تعلیم می‌داد، به جا می‌آورد» خوشایند نیست و این مفهوم را می‌رساند که یوآش بدون تشویق‌های این کاهن اعظم، همانند لوط بدون ابراهیم بوده است. بنابراین خدا رحمت خود را به بنی اسرائیل با دادن طول عمر به یهو یاداع (به روایتی 130 سال - دوم تواریخ 15:24) نشان داد. بدین ترتیب یهو یاداع بیشتر از هر کس دیگری در طی این هزار سال گذشته عمر کرد، چونکه عمرام یکی از اجداد موسی در سن 137 سالگی وفات کرد (خروج 20:6).

به طور کلی سلطنت یهوآش قابل ستودن بود.، به هر حال او نتوانست مردم را از ستایش در **مکان‌های بلند** باز دارد. کار عمده او عبارت بود از بازسازی معبد. برای این کار از رهنمودهای کاهنان در مورد جمع‌آوری هدایا و اختصاص آن به بازسازی **خانه خداوند**، استفاده نمود. براساس تفسیر ویلیامز این هدایا عبارت بودند از: (1) پولی که هر کسی بابت سرشماری مندرج در خروج 12:30 می‌داد. (2) نذورات لای مندرج در سفر لایان فصل 27 و (3) پولهایی که مردم داوطلبانه می‌آوردند.

16_6:12) چون در سال **بیست و سوم** حکومت یهوآش هنوز تعمیر در معبد انجام نگرفته بود، پادشاه، یهو یاداع

¹ - John C. Whitcomb

کاهن و سایر کاهنان را فرا خواند و نقشه جدید را برای جمع آوری پول و تعمیر معبد، اعلام نمود. به موجب طرح جدید دیگر کاهنان مستقیماً مجاز به گرفتن پول و نظارت بر تعمیر معبد نبودند (آیه 7) و بجای آن يك صندوق با **سوراخي در سرپوش آن** در سمت راست مذبح قرار دادند تا مردم پول‌هاي خود را برای تعمیر معبد در آن بریزند. کاتب پادشاه و کاهن اعظم این وجوهات را جمع می‌کردند و با آنها دستمزد کارگردان را می‌دادند و نظارت بر این وجوهات صادقانه بود، بنابراین دیگر نیازی به تقاضای پول از مردم نبود. به نظر می‌رسد که تضادی وجود داشته باشد بین آیه سیزدهم و دوم تواریخ 14:24. به هر حال آیه سیزدهم بدین معنی است که از این وجوهات مادام که معبد در دست تعمیر بود، برای خرید ظروف استفاده نمی‌شد، در حالی که در دوم تواریخ 14:24 کار تعمیر معبد تمام شده و مبالغ باقی مانده صرف خرید ظروف شده‌اند. در اطاعت از کلام خداوند **نقره قربانی‌های جرم و نقره قربانی‌های گناه**، همچنان از آن کاهنان می‌بود (ر.ک لایوان 16:5 و اعداد 8:5 و 9).

17:12 و 18) در این هنگام **حزائیل پادشاه آرام جت** را تسخیر و به سوی اورشلیم آمد. یهوآش به جهت منصرف کردن او از حمله به اورشلیم تمامی **موقوفات** خود و خزانه‌های **خانه خداوند** را به حزائیل داد.

19:12-21) بعد از مرگ یهوآداع، سروران یهودا پادشاه خود را به بت‌پرستی سوق دادند. هنگامی که زکریا پسر (یا نواده) کاهن اعظم، تلاش کرد که مردم را دوباره به پرستش یهوه دعوت کند، یهوآش فرمان داد او را سنگسار کردند و کشته شد (دوم تواریخ فصل 24).

خادمان یهوآش بر علیه او توطئه کرده و او را در **خانه مبلو** به قتل رسانیدند و این داوری خدا بر یهوآش به خاطر کشتن زکریا بود. عیسی مسیح هنگامی که شریعت‌مداران را سرزنش می‌کرد (لوقا 51:11) به مرگ زکریا اشاره نمود و گفت که خون تمام انبیاء از هابیل تا زکریا از آن نسل مطالبه خواهد شد. بدین ترتیب او خون تمامی شهیدان عهد عتیق را از آدم در سفر پیدایش تا زکریا در دوم تواریخ ایام، آخرین کتاب از کتاب مقدس عبری (کتاب تواریخ ایام، در

کتاب مقدس عبری در نظم کنونی کتاب مقدس قرار نگرفته، بلکه آخرین کتاب محسوب می‌شود) در آن خطابه محسوب نمود. یهو یاداع مردی با خدا بود که خود را اختصاص به خدمت در کشور و معبد داده بود و در عوض دو برکت در زندگی یافت: نخست پسرش زکریا راه‌های او را پیمود و دیگر اینکه با پادشاه یهودا دفن شد و این افتخار بزرگی محسوب می‌شد برای کسی که خارج از خاندان سلطنتی متولد شده باشد. از سوی دیگر اوضاع یهوآش (یوآش) بعد از مرگ یهو یاداع بدو بدتر شد. او معبدی را که زمانی تعمیر کرده بود ویران کرد و جواهرات سلطنتی را به آرامی‌ها داد تا آنها را بخرند. او در مقبره پادشاهان دفن نشد چونکه بخاطر کشتن زکریا خداوند او را مجازات نمود. یهو یاداع نمونه‌ای روشن و یهوآش خطاری جدی است برای تمامی انسان‌ها، که مبادا با پشت کردن به خدا، استقرار ملکوت خداوند را به تأخیر بیندازند.

ك) یهو اخاز پادشاه اسرائیل (9-1:13)

یهو اخاز پسر یهو به مدت هفده سال (814، 813 تا 798 ق.م) بر اسرائیل سلطنت کرد.

یهو اخاز، به پیروی از **یربعام** در آمیختن پرستش یهوّه با **اشیره**، گام برداشت (آیه هفتم). و خدا او را با فرستادن آرامی‌ها به اسرائیل مجازات کرد. آرامیان نیروهای یهو اخاز را به **پنجاه سوار**، ده **ارابه** و ده **هزار پیاده** تقلیل دادند. وقتی که یهو اخاز نزد **خداوند تضرع نمود**، **خدا نجات دهنده‌ای** برانگیخت تا اسرائیل را از **دست آرامیان** بیرون آورد. شاید این نجات دهنده «آداد نیراری» سوم پادشاه آشور بوده است که بعداً در طول حکومت یهو اخاز موجب مشکلات عدیده‌ای برای آرام گردید و آرام کمتر فرصت آزار اسرائیل را یافت.

بعضی از مفسرین حدس می‌زنند که این نجات دهنده، الیشع بوده است. عده‌ای دیگر می‌گویند که آیه پنجم اشاره به یهوآش (آیه 25) و یا یربعام دوم (26:14 و 27) می‌باشد. آیه 23 بیانگر چگونگی پاسخ دادن خدا به دعای یهو اخاز می‌باشد و علت آنهم عهد او با ابراهیم، اسحاق و یعقوب، بود. توجه داشته باشید که آیات 5 و 6، جملات معترضه

می‌باشند، اسرائیل قبل از انقضای صد سال بعدی به خاطر پافشاری در گناهان یربعام از ارض موعود رانده خواهد شد. خداوند با فرستادن نجات‌دهنده‌ای برای قوم، بر آن شد که قبل از داوری فرجامین، لعنت را از آن قوم بردارد. به هر حال آنها از گناهان خانه یربعام که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب ننموده در آن سلوک کردند.

ل) یهوآش (یوآش) پادشاه اسرائیل (13:10-13)

یهوآش (یوآش) پسر یهو آخاز مدت شازده سال (798—782)، 781 ق.م کتاب دوم پادشاهان 10:13 تا 16:14).

13:10-13) همزمان در یهودا و اسرائیل دو پادشاه به نام یوآش سلطنت می‌کردند. یوآش پادشاه اسرائیل شریر و دنباله رو گناهان یربعام بن نباط بود. او نیز با پدران خود خوابید (فوت کرد). برخورد او با امصیا پادشاه یهودا در آیات 14_25 فصل چهاردهم، نقل شده است.

2) پایان رسالت الیشع (13:14-25)

13:14-19) آیات 14 تا 25 بیانگر نبوت و مرگ الیشع می‌باشند که در ایام سلطنت یهوآش اتفاق افتاد. یهوآش (یوشا) الیشع نبی را در هنگام مرگ ملاقات کرد و بر او گریست و گفت: «ای پدر من، ای پدر من، ای ارا به اسرائیل و سوارنش!» منظور او از این سخنان این بود که پیروان الیشع واقعی‌ترین و بهترین مدافعان مردم اسرائیل بودند. الیشع نیز در هنگام مرگ ایلیا، با چنین سخنانی برایش نوحه سر داده بود (2:12). یهوآش فهمیده بود که مرگ الیشع فقدان بزرگی برای حکومت خواهد بود. الیشع در بستر بیماریش به یهوآش گفت که يك کمان و چند تیر بردارد و يك تیر به شرق و بقیه تیرها را به زمین پرتاب کند. تیری که به شرق پرتاب شد به نشانه پیروزی بر آرام بود که زمین‌های مشرق اردن را تسخیر کرده بود. اما فقط سه تیر دیگر به زمین پرتاب کرد و این نشانه‌ای بود مبنی بر اینکه فقط سه بار آرام را شکست خواهد داد، در صورتیکه اگر پنج یا شش مرتبه تیری زمین می‌زد می‌توانست آرامیان را بیشتر شکست دهد و دیگر تهدیدی از سوی آرام متوجه

اسرائیل نمی‌شد. اما او ثبات و تحمل نداشت. غلبه بر دشمنان منوط به میزان اطاعت از خداست. یوآش می‌بایست اهمیت آنچه را که انجام می‌داد بفهمد، در غیر این صورت الیشع مسئول نبود. مرگ الیشع آغاز مصیبتی برای حکومت شمالی بود.

20:13 و 21) در **تحویل هر سال** غارتگران موآبی به غارت سرزمین‌های اطراف خود می‌پرداختند. یک روز که گروهی از اهالی اسرائیل مرده‌ای را به جهت دفن می‌بردند متوجه یکی از این گروه‌های غارتگر شدند. بنابراین با عجله قبر الیشع را گشودند و آن جسد را در آن انداختند. به محض اینکه جسد روی استخوان‌های الیشع افتاد زنده شد و روی پاهایش ایستاد.

22:13-25) کتاب مقدس چیزی در مورد رسالت چهل و پنج ساله الیشع از مسح ییهو در 841 پیش از میلاد (فصل نهم) تا زمان مرگش در حدود سال 795 ق.م، چیزی به ما نگفته است. آخرین نبوت او در بستر مرگ، حاکی از پیروزی بود (آیه 17). آخرین معجزه او که مدت‌ها پس از مرگش واقع شد (آیه 21) به پیام رسالت او به اسرائیل و پادشاهش اعتبار تازه‌ای بخشید. در تحقق نبوت الیشع، یهوآش شهرهایی را که حزائیل از اسرائیل گرفته بود، بازپس گرفت و این فتوحات طی سه مرحله موفقیت‌آمیز صورت گرفت، آنچنانکه الیشع در بستر مرگ پیشگوئی کرده بود (آیه 18).

(ن) امصیا پادشاه یهودا (20_1:14)

امصیا پسر یهوآش به مدت بیست و نه سال (796—767 ق.م دوم تواریخ فصل 25) بر یهودا سلطنت نمود.

7_1:14) حکومت امصیا هر چند خوب بود ولی به خوبی حکومت داود نبود، بلکه در کوتاهی از ویران کردن **مکان‌های بلند**، بیشتر شبیه حکومت پدرش یوآش بود. یکی از اولین اقدامات امصیا کشتن توطئه‌گرانی بود که پدرش را کشته بودند. (20:12-21)، ولی در اطاعت از کلام خدا در تثیه 16:24 از کشتن فرزندان آنها چشم‌پوشی کرد. همچنین او اتحاد درخشانی در مقابل ادوم تشکیل داد و **ده هزار نفر** از ساکنین ادوم را کشت و شهر صخره‌ای **سالع** (احتمالاً پترا) را

تسخیر کرد. اما متاسفانه خدایان ادومی را به یهودا آورد و شروع به پرستش آنها نمود (دوم تواریخ ایام 14:25).
 14:8-14) امصیاء که کله‌اش پرباد از غرور شده بود در کمال حماقت یوآش پادشاه اسرائیل را به جنگ دعوت کرد تا قدرت خود را به او نشان دهد و یوآش پاسخ او را با يك تمثیل داد. در آن تمثیل **خار** (یهودا) نزد **سرو آزاد** (لبنان) رفته و دخترش را خواستگاری کرد، اما حیوانی وحشی که در لبنان بود، خار را پایمال کرد. امصیاء می‌بایست به تسخیر ادوم قناعت می‌کرد نه اینکه با دشمن‌تراشی اسرائیل را دچار مصیبت کند. ولی امصیاء اخطار یوآش را گوش نداد و با او وارد جنگ شد و یوآش به یهودا حمله کرد و یهودا **منهزم** شد و **حصار اورشلیم** ویران شد و خزاین آنجا غارت گردید.

14:15-20) دشمنی بین یهودا و اسرائیل که در این زمان آغاز شد تا سقوط اسرائیل در سال 722 ق.م ادامه یافت. امصیاء به **لاکیش** گریخت اما توطئه‌گران او را تعقیب کرده و در آنجا او را به قتل رسانیدند.

س) عزریا (عزیا) پادشاه یهودا (21:14 و 22)

عزریا (عزیا) پسر **امصیاء** مدت پنجاه و دو سال (791،792 تا 740، 739 ق.م - 1:15-7 و دوم تواریخ ایام فصل 26) بر یهودا سلطنت کرد.

رسالت اشعیا، عاموس و هوشع در عهد عتیق در دوره حکومت این پادشاه شروع شد (اشعیا 1:1؛ هوشع 1:1، عاموس 1:1). رسالت عاموس و هوشع گویای وضعیت اجتماعی و دینی در اسرائیل می‌باشند. خداوند مرتباً از طریق این انبیاء به قوم خود اخطار داد که دچار مصیبت‌ها خواهند شد و در عین حال محبت خود را از مردمش دریغ نکرد و فرصت بازگشت از سراسیمگی خطا را به آنها داد.

عزریا همراه با پدرش در بیست و چهار سال اول سلطنت کرد. او **ایلت** را در شمال خلیج آکوبا (Aqaba) بنا کرد. شرح کاملی از حکومت این پادشاه در فصل 15 و در دوم تواریخ ایام فصل 26، آمده است.

(ي) یربعام دوم پادشاه یهودا (14:23-29)

یربعام دوم پسر یهوآش مدت چهل و یک سال (792،793 تا 753 ق.م) بر یهودا حکومت کرد. او مدت دوازده سال اول سلطنت خود را مشترکا همراه با پدرش یوآش (یهوآش) سلطنت کرد. از نظر مذهبی او نیز بتپرستی هم نامش **یربعام پسر نباط**، را پیروی نمود. از نظر سیاسی او حدود اسرائیل را از **مدخل حمات (جدیل)** تا دریای عَرَبَه (ماوراء اردن)، آنچنانکه **یونس** نبی نبوت کرده بود، پس گرفت. این نبوت خاص در کتاب مقدس نیامده است (آیه 25 به دقت اشاره به زمان رسالت یونس دارد. بدین جهت ذکر نام کتابش مهم است، چون این کتاب حاوی گزارش به اسارت رفتن اسرائیل در آشور تنها به مدت چهل تا هفتاد سال بعد از توبه نمودن نینوا توسط موعظه یونس نبی، می‌باشد). یربعام دوم ممکن است همان نجات‌دهنده مذکور در 5:13 (ر.ک 14:26 و 27) باشد. آیات 26 و 27 بیانگر محبت عمیق و تحمل خداوند است. خداوند طبق وعده‌ای که به پدران یهودا داده بود، نخواست که اسرائیل و در نتیجه یهودا را از روی صحنه زمین محو نماید، چونکه بنی اسرائیل دوباره جمع شده و در زمین مستقر خواهند شد.

(ف) عزریا (عزیا) پادشاه یهودا (15:1-7)

عزریا به طور کلی پادشاه نیکوئی بود. یکی از کوتاهی‌های او برنداشتن **مکان‌های بلند** در یهودا بود. وقتی که او علیرغم شکایت کاهنان، با گذرانیدن بخور بر مذبح، اصرار در مداخله در منصب کهنانت نمود، خداوند او را به جذام مبتلا ساخت، و تا زمان مرگش در بیمارستان بستری بود (ر.ک دوم تواریخ ایام 26:16-21) رسالت عاموس نبی در دوره این پادشاه به پایان رسید.

(ص) زکریا پادشاه اسرائیل (15:8-12)

زکریا پسر یربعام دوم مدت شش ماه (753 - 752 ق.م) بر اسرائیل سلطنت کرد. زکریا نیز مانند **پدرانش** طریق یربعام اول را پیمود و گوسالۀ طلائی را در دان و بیت‌ذیل پرستش کرد. او شش ماه بعد از آغاز سلطنتش توسط **شالوم** ترور شد. ترجمه RSV نیز

مانند ترجمهٔ XLI می‌گوید که او در ایبلیم شهری در وادی حزرئیل نزدیک مکانی که اخزیا توسط ییهو به قتل رسید (27:9) کشته شد. مرگ او به منزله پایان سلسله ییهو بود، چون او همان نسل «چهارمی» بود که خداوند به ییهو وعده داده بود که بر تخت سلطنت خواهند نشست (آیه 12 و همچنین 30:10).

ق) شالوم پادشاه اسرائیل (15:13-15)

شالوم پسر یا بیش به مدت یک ماه (752 ق.م) بر اسرائیل سلطنت کرد.

کتاب مقدس گزارش اندکی از این پادشاه دارد، جز اینکه او در سلسله ششم ده قبیله سلطنت نمود. **شالوم** تاج و تخت را از طریق ترور زکریا به دست آورد و یک ماه بعد توسط **مَنحیم** ترور شد و به همان ترتیب سلطنت خود را از دست داد.

ر) مَنحیم پادشاه اسرائیل (16:15-26)

منحیم پسر جادی به مدت ده سال (752 - 742، 741 ق.م) بر اسرائیل سلطنت کرد.

مَنحیم تفصح را غارت کرد - و این شهر همان تفصح افراته نیست، بلکه شهری نزدیک به **ترمه** بود - وقتی که شهر در مقابل محاصره مقاومت کرد، او بیرحمانه مردم را قتل عام کرد و تمام زنان حامله را در آنجا شکم درید.

در این زمان تهدید حکومت آرام کاهش یافته بود و آشور دشمن اصلی اسرائیل محسوب می‌شد. در زمان سلطنت منحیم، **فول**، **پادشاه آشور** بر اسرائیل هجوم آورد. منحیم **هزار وزنه نقره** به او داد تا از تسخیر اسرائیل منصرف شود و در ضمن پشتیبانی باشد بر تحکیم قدرت ناپایدارش. پادشاه اسرائیل این نقره‌ها را از طریق مالیات بستن بر تمامی ثروتمندان شهر به قرار هر نفر **پنجاه مثقال نقره**، تهیه نمود (آیه 20). بهای یک برده در آن زمان تنها پنجاه مثقال نقره بود. منحیم داوطلبانه یوغ آشور را بر خود نهاد، چونکه احساس می‌کرد چنین تابعیتی موجب تحکیم موقعیت شخصی او خواهد شد. معمولاً گفته می‌شود که **فول** همان «تغلت فلاسر» مذکور در آیه 29 می‌باشد.

ش) فقحیا پادشاه اسرائیل (26_23:15)

فقحیا پسر منحیم مدت دو سال (741، 739_742، 740 ق.م) بر اسرائیل پادشاهی نمود. آنچه که در مورد این پادشاه می‌دانیم اینست که سلطنت او کوتاه و خود نیز پادشاهی شریر بود و دیگر اینکه توسط فَقَح و پَنجَاه نَفَر جَلَعَادِي، کشته شد. حکومت او پایان بخش سلسله هفتم اسرائیل بود. او تنها پادشاه اسرائیل بود که تاج و تخت خود را با زور صاحب نشده بود، ولی کوتاه زمانی بعد تاج و تخت او توسط یکی از صاحب منصبانش به زور گرفته شد.

ت) فقح پادشاه اسرائیل (31_27 : 15)

فقح پسر رَمَلِیا مدت بیست سال (732_752 ق.م) بر اسرائیل سلطنت نمود. فقح یکی از سرداران فقحیا بود که او را ترور کرد. از سایر کتب مقدسه می‌آموزیم که او با کمک آرامی‌ها بر یهودا هجوم آورد. اما اخاز پادشاه یهودا نیز آشورا به کمک طلبید. پادشاه آشور نخست رَصین پادشاه آرام را کشت و سپس به اسرائیل حمله کرد. او دو و نیم قبیله واقع در شرق اردن و ناحیه جلیل را تسخیر و ساکنین آنجا را به اسارت گرفت.

فقح به عنوان یک سردار سپاه مدت ده سال با منحیم و دو سال با فقحیا در جنگ قدرت بود. هوشع با پشتیبانی آشور بر علیه فقح توطئه کرده و او را کشت و تاج و تخت اسرائیل را صاحب شد. و این مرحله پایان بخش سلسله هشتم پادشاهان اسرائیل شد.

و) یوتام پادشاه یهودا (38_32:15)

یوتام پسر عَزِیا به مدت بیست سال به تنهایی و چهار سال همراه با عَزِیا (732_750، 731 ق.م) - دوم تواریخ ایام فصل 27) بر یهودا سلطنت کرد.

بخش اول سلطنت یوتام مشترک بود با پدرش عزیا و بخش آخر سلطنت او مشترک بود با احاز. سلطنت رسمی او شانزده سال به طول انجامید. و حتی گرچه مکان‌های بلند را از بین نبرد، ولی یکی از بهترین پادشاهان یهودا بود. او باب

عالي خانه خداوند را بنا نمود و به پروژه هاي ساختماني ديگري در مملکت نظارت داشت. در زمان او رصين و فحج با هم متحد شده به يهودا حمله کردند. ميکا نبي رسالت خود را در زمان سلطنت يوتام آغاز نمود.

کتاب دوم تواريخ ايام 6:27، يوتام را چنين ستوده است: «پس يوتام زورآور گرديد، زيرا رفتار خود را به حضور يهوه خدای خویش، راست ساخت.» و اين تعريفی است که هيچ يک از پادشاهان اسرئيل که دنباله رو يربعام بودند، در آن نمی گنجند.

ژوزفوس مورخ نیز اشاره اي به صداقت يوتام داشته است.

(خ) آحاز پادشاه يهودا (فصل 16)

آحاز پسر يوتام به مدت بيست سال (735—716، 715— ق.م — دوم تواريخ ايام فصل 28) بر يهودا سلطنت کرد.

4:16—1) آحاز احتمالاً مدت 12 سال همراه با پدرش بر يهودا سلطنت نمود. «احاز» مخفف «يهو آحاز» است. کتاب مقدس آشوري او را با نام دوم ناميده است. پيشوند «يهو» به معني «يهوه» است که بي ترديد روح القدس عمداً آن را از نامش حذف نموده است، چونکه آحاز شخصي مرتد بود و در بتپرستي پيرو پادشاهان اسرئيل بود و حتي پسر خود را نيز از آتش گذرانيد (بر روي آتش قرباني کرد). در آئين مولک پرستي عقیده بر اين بود که بچه هائي که از ميان بازوان گداخته بت برنجين گذرانيده ميشوند به طور نمادين از شرارت تپهير شده و به خدا اختصاص ميبابند. بعضي اوقات در اين مراسم کودکان در اثر سوختن، جان خود را از دست ميفداند (ارميا 31:7؛ حزقيال 21:16).

9:5—16) آرام و اسرئيل براي واداشتن يهودا به پيوستن به آنان عليه آشور و استقرار حکومتي خراج گزار در يهودا (اشعيا 6:7)، به اورشليم حمله کردند. در همان زمان آرام ايلت را تسخير کرد و يك مهاجرنشين آرامي را در آنجا مستقر نمود. آحاز که دچار وحشت شده بود از آشور تقاضاي کمک کرد و نقره و طلاي خانه خداوند و خزانه پادشاهي به تيغلت فلاسر پادشاه آشور داد و او را راضي کرد که دمشق را بگيرد و پادشاه آرام را بکشد. و اين تحقق نبوت اشعيا نبي بود، ولي خداوند آشور را به عنوان ابزاري براي

مجازات یهودا به کار گرفت (اشعیا 7:17-25).
 16:10-16) **آحاز** در سفر به دمشق برای ملاقات با تغلت فلاسر به دیدار يك مذبح کافران رفت و تصمیم گرفت مشابه آن را در اورشلیم بسازد. بنابراین مدلی از آن مذبح برای **اوریاي کاهن** فرستاد و اوریا مشابه آن معبد را قبل از برگشت آحاز به اورشلیم ساخت. آحاز قربانی‌های مختلف بر مذبح تازه گذرانید (تمام این مراحل گناه آلود و تجاوز از سنت قربانی بود) و سپس به اوریا دستور داد از آن به بعد از آن مذبح بجای **مذبح برنجي** استفاده کند. به نظر می‌رسد که آخرین عبارت آیه پانزدهم حاکی از اینست که آحاز مذبح برنجي را به خود اختصاص داده است. به هر حال شاید اقدام او بدین منظور بوده است که مذبح برنجين مخصوص خودش باشد تا در مورد کارهائی که می‌خواست انجام بدهد، با آن مشورت کند. اوریا بجای اینکه پادشاه را با شهادت سرزنش کند، این توهین به مقدسات را پذیرفت و دستور پادشاه را اطاعت کرد. در صحیفه اشعیا 2:8 به نیکی از اوریا نام برده شده، ولی بعد از اینکه اورشلیم خراج گزار آشور شد، راه خطا را پیمود. موافقت او با تقاضای آحاز مبني بر ساختن مذبح بعد از تحسین اشعیا از او، صورت گرفته بود.

16:17-20) آحاز پادشاه از ترس اینکه ممکن است پادشاه آشور اورشلیم را تسخیر نماید، تغییراتی در ساختمان معبد به وجود آورد. بعضی را عقیده بر اینست که او از محل این تغییرات و فروش لوازم اضافه برای پرداخت باج به آشور استفاده کرده است. در دوم پادشاهان 24:28 می‌خوانیم که آحاز معبد را تا پایان حکومتش بکلی تعطیل کرد. آحاز مانند سایر پادشاهان مرتد پیش از خود در **مقبره پادشاهان** دفن نشد (دوم تواریخ 27:28)، بلکه **با پدران خویش در شهر داود، دفن گردید.**

(د) هوشع پادشاه اسرائیل (6:17)

هوشع پسر ایلا به مدت نه سال (723-731، 722 ق.م) بر اسرائیل سلطنت کرد.

17:1 و 2) اینک ما به آخرین پادشاه و نهمین و آخرین سلسله پادشاهی در اسرائیل می‌رسیم. **هوشع**، فقح را شاید به

دلیل عدم توانایی‌اش در مقابل هجوم آشور به اسرائیل، کشت (ر.ک 30:15) و زمام حکومت را به دست گرفت. او به بدی پادشاهان قبل از خود نبود، ولی دیگر کار از کار گذشته بود و او خیلی دیر به خود آمد.

6_3:17) **شلمناسر پادشاه آشور** به سوی سامره لشکر کشید و هوشع را خراجگزار خود نمود. اما بعداً هوشع با **پادشاه مصر** بر علیه آشور تبانی کرد و از پرداخت مالیات به آشور خودداری کرد. بنابراین **پادشاه آشور** (شلمناسر یا سارگون جانشین او) هوشع را به زندان افکند و مدت **سه سال سامره را محاصره نمود و** بالاخره آنجا را تسخیر کرد و عده‌ای را به اسارت به آشور برد. ما نمی‌دانیم هوشع به چه سرنوشتی دچار شد چون از هنگامی که در زندان در آشور محبوس شد، خبری از او نداریم، بدین ترتیب سامره در آخرین روزهایش پادشاهی نداشت. سقوط نهائی اورشلیم در سال 723 یا 722 قبل از میلاد، صورت گرفت.

(ض) سقوط حکومت شمالی (14_7:17)

23_7:17) این آیات اشاره به مواردی است که موجب ناخشنودی خدا از اسرائیل و اراده خدا مبنی بر اسارت و تبعید قوم اسرائیل می‌باشند. آنها (بنی اسرائیل) از **خدایان دیگر ترسیدند و در فرایض امت‌های مرتد سلوک کردند...** و مکان‌های بلند و تماثیل و **اشیریم** (بت‌های چوبین) را در همه جا ساختند و بتپرستی خود را چندین برابر کردند. آنها به سخنان **انبیای خود** گوش ندادند، بلکه **گردن‌های خود را سخت گردانیده** (گردن شقی کردند) و به کلام خداوند، خدای خود را ایمان نیاوردند.

آنها پشت به فرامین خدا نموده و به مذهب ساخته شده به دست انسان همسایگان خود رو نمودند. آنها در شرارت خود غیور بودند و **دختران و پسران خود را** برای خدایان دروغین، قربانی می‌کردند.

24:17 و 25) **پادشاه آشور** ده قبیله اسرائیل را به بین‌النهرین و ماد فرستاد و اقوام دیگر را از پنج کشوری که تسخیر کرده بود آورده و آنها را در اسرائیل **سکونت داد**. در ابتدا وقتی که اسرائیل مطیع خدا بود، خدا اقوام کافر را از آنجا راند و مردم خود را توسط یوشع در

کنعان، اسکان داد. و هنگامي که ديگر به کلام يهوه گوش نسيپردند، آنها را از اسرائيل بيرون راند و اقوام کافر را توسط پادشاه آشور در آنجا مستقر نمود. اين اقوام کافر خدايان دروغين خود را ستايش ميکردند و در نتيجه ناخوشنودي خدا را از خود موجب شدند، مخصوصاً از آن زمان که در سرزمين عمانوئيل زندگي ميکردند. خشم خداوند آنگاه آشکار شد که شيران را به ميان آنها فرستاد که **بعضي از آنها را کشتند.**

26:17-28) به پادشاه آشور خبر رسيد که شيران به بيگانه هائي که در سامره اسکان داده شده اند، به دليل اينکه **قاعده خدای اسرائيل را نمي دانند**، حمله کرده اند. سپس پادشاه آشور فرمان داد که يك کاهن اسرائيلي از ميان کسانی که به اسارت رفته بودند برگردد تا مهاجران کافر را **موافق قاعده خدای سرزمين** تعليم دهد. کاهني که بازگشت داده شد ظاهراً يکي از کاهنان بتپرست اسرائيل بود، نه يك کاهن واقعي يهوه. او به بيتئيل جايشگاه پرستش گوساله رفت (هر چند که گوساله ديگر در آنجا نبود) و به ساکنين تازه آنجا مذهب فاسد يربعام را آموزش داد که آميزه اي از بتپرستي و يهوه پرستي بود. اين قوم بيگانه مهاجر با اسرائيليان ازدواج کردند و حاصل اين ازدواج ها نسلي بود که آنها را سامريان - نژادي مخلوط با مذهب و فرهنگ خاص خود - ناميدند.

17:29-34 الف) اين آيات بيانگر مراسم ساکنان بيگانه مي باشد. هر مليتي **خدای خاص** خود را داشت و براي خدای خود کاهناني از ميان خود گمارده بود. آنها همچنين يهوه را به سبک خود پرستش ميکردند و نتيجه چنين کارهائي يك مذهب مختلط بود که بسيار بدتر از شرك مطلق بود.

17:34 ب (40) از آيه 34 ب («نه از يهوه مي ترسند...») تا آيه 41 چهلّم بيانگر اسرائيليان است که در زمين خود باقي مانده بودند. آنها توجهي به اخطارهاي مکرر خداوند عليه بتپرستي نمودند، بلکه به پرستش گوساله طلا، ادامه دادند.

17:41) اين آيه اشاره به ساکنان بيگانه است. ظاهراً آنها بي تقصيرتر از اسرائيليان مي باشند. آنها عليه اندکشان، يهوه را - هر چند به سبک خود -

می‌پرستیدند، اما ده قبیله اسرائیلی، با تمام آگاهی که داشتند از یهوه نمی‌ترسیدند (34 ب).

تا آنجا که ما می‌دانیم ده قبیله اسرائیل هرگز به موطن خود برنگشتند. آنها در سراسر جهان پراکنده شده‌اند و شاید هم «فلاش‌های» سیاه پوست و یهودی اتیوپی، یهودیان چینی Kaifeng-Fu و یهودیان کوچین در هندوستان، از جمله آنان باشند. هویت آنها از خدا پنهان نیست، خداوند آنها را در آینده به اسرائیل باز خواهد آورد.

احتمالاً رسالت هوشع نبی در این ایام به پایان رسیده است - یعنی در ایام سقوط سامرا و اسارت اسرائیل.

II - پادشاهی یهودا تا اسارت (فصول 18-25)

الف) حزقیا پادشاه یهودا (فصول 18-20)

حزقیا پسر آحاز به مدت 29 سال (715، 716 تا 687، 686 ق.م - دوم تواریخ ایام فصول 29-32 و اشعیا فصول 36-39) بر یهودا پادشاهی کرد.

1) حکومت عادلانه حزقیا (18:1-18)

18:1-6) کتاب مقدس فضای بیشتری را به حزقیا نسبت به سایر پادشاهان اسرائیل از زمان سلیمان به بعد، اختصاص داده است. برای درک پیروزی‌های روحانی و سیاسی که حاصل ایمانش به خدا بود، می‌باید به کتاب دوم تواریخ ایام فصول 29 تا 32 و صحیفه اشعیا فصول 36 تا 39 مراجعه نمود. وقتی که حزقیا به قدرت رسید، یهودا یک ایالت خراجگزار آشور بود. در دوران پادشاهی حزقیا اصلاحات بزرگی صورت گرفت. او علیه هر نوع بت‌پرستی اعلام جنگ نمود و حتی مکان‌های بلند را ویران و مار برنجین موسی مندرج در سفر اعداد فصل 21، را بدین جهت که بنی اسرائیل بخور برایش می‌گذرانید، نیز خرد کرد. او مار برنجین را **نحشطان** نامید که معنی‌اش می‌شود شیئ برنجین (ترجمه NKJV - حاشیه). تا جایی که ایمان و توکل به خدا مدنظر است، حزقیا بزرگترین پادشاه یهودا، از این دیدگاه محسوب می‌شد. و تا آنجا که بیرون راندن سراسری شیران از سرزمین موعود، مدنظر است، یوشع بزرگترین پادشاه بود (23:24-25).

18:7 و 8) رفته رفته حزقیا بر علیه یوغ آشور **عاصی شد** و شاید علت عصیانش برمی‌گشت به موقعیت نظامی او در راندن فلسطینیان از **برج های دیده بانان** (مکان های شهری) تا **شهرهای حصاردار** (اما کنی کم جمعیت و کاملاً محصور).

(2) تسخیر سامره (12-9:18)

این بخش مروری است بر اسارت سامره به دست آشوریان و احتمالاً تاکیدی است بر وخیم بودن تهدیدی که متوجه حزقیا در آن زمان بود. اختلاف ظاهری بین تاریخ‌ها در آیات 9 و 10 با این حقیقت قابل توجیه است که در شمارش یهودی بخشی از سال، یک سال محسوب می‌شود. محاصره سامره در آخرین بخش **سال چهارم** سلطنت حزقیا شروع و ادامه یافت تا سال پنجم و در اولین بخش **سال ششم**، پایان یافت - بنابراین می‌شود «سه سال» و باید واقع شده باشد بین 722-725 ق.م.

(3) اولین هجوم سنحاریب به یهودا (16-13:18)

آشوریان نیز در آن زمان مشکلات خاص خود را داشتند. سارگون دوم مرده بود و در بابل شورش جریان داشت. در سال 701 ق.م و پس از فروکش شدن شورش‌ها، سنحاریب جانشین سارگون دوم توانست به فلسطین و فنیقیه حمله کند. او در تاریخچه خود ادعا کرده است که صد و شش شهر حصاردار و 200/000 اسیر از یهودا گرفته است. حزقیا پیامی چاپلوسانه برایش فرستاد و اعتراف کرد که **خطا** کرده که بر علیه او شوریده است و با کمال حقارت **سیدمد وزنه نقره و سی وزنه طلا** به سنحاریب باج داد تا از حمله به اورشلیم چشم‌پوشی کند. در آن زمان سنحاریب در **لا کیش** واقع در جنوب غربی اورشلیم و در راه مصر بود.

(4) دومین هجوم سنحاریب به یهودا (17:18 تا 34:19)

18:17-19) حزقیا شروع به تعمیر استحکامات اورشلیم نمود (دوم تواریخ 5:32). شاید شنیدن این اقدام حزقیا بود که پادشاه آشور را بر آن داشت تا فرماندهان ارتش خود را به اورشلیم بفرستد تا به حزقیا اخطار لازم را بدهند. از آن سو سه فرمانده یهودی به ملاقات فرستادگان رفته تا از تصمیم آنان آگاه شوند. ترجمه NTV از فرستادگان آشور با

عنوان «Suprem Commander» «Chief officer» و «Field Commander»¹ یاد کرده است. ترجمه NKJV از آنها با عنوان نظامی‌شان یاد کرده است: **تَرَنان، زَشبَاریس و زَبشاقی**، نه نام بلکه عنوان نظامی می‌باشند.

20:18—25) برخوردار زَبشاقی با فرستادگان حزقیایا توهین‌آمیز بود. نخست **اعتماد** حزقیایا را به استحکامات اورشلیم ریشخند کرد، آنگاه اعلام نمود که از نیت حزقیایا مبنی بر طلب کمک از **مصر** بر علیه آشور، آگاه است و مصر را **عصای نی خرد شده** نامید (آیه 21) و دیگر اینکه گفت **یهودا** نمی‌تواند متکی به خداوند باشد، چونکه حزقیایا تمام **مکان‌های بلند و مذبح‌ها** را ویران کرده بود. زَبشاقی نمی‌دانست که **مکان‌های بلند** معابد کافران، جاهائی نیستند که بشود خداوند را در آنجا پرستش نمود! و سپس زَبشاقی به فرستادگان حزقیایا پیشنهاد کرد که با پادشاه آشور شرطی ببندند مبنی بر اینکه او **دو هزار اسب** به حزقیایا می‌دهد، و چنانچه توانست برای این دو هزار اسب، دو هزار سوار در یهودا پیدا کند، شرط را برده است. او با این سخنان به یهودا طعنه می‌زد که کشوری که دو هزار مرد جنگی ندارد طبیعی است که برای **ارابه‌ها و سواران** به مصر متکی باشد. و در آخر زَبشاقی مدعی شد که خداوند آشور را برای ویران نمودن یهودا فرستاده است.

26:18 و 27) سران یهودی به ربشاقی گفتند که به **زبان آرامی** که زبان دیپلماسی است صحبت کند، نه به زبان **عبری** که به گوش مردمانی که بر **حصار بودند**، آشنا بود، مبادا روحیه آنها خراب شود. ولی ربشاقی گفت که مخصوصاً می‌خواهد سخنانش را بشنوند و از سرنوشت دردناکی که در انتظار آنها است آگاه شوند.

28:18—37) آنگاه ربشاقی با صدای بلند و خطاب به مردم با زبان عبری اخطار داد که فریب حزقیایا را نخورند و برای رهائی به یهوه توکل نکنند و گفت اگر خود را تسلیم کنند می‌توانند همچنان موقتاً در اورشلیم باقی بمانند و وقتی پادشاه آشور از جنگ با مصر بازگشت آنها را به **زمینی**

1- سه درجه نظامی

مانند زمین خودشان یعنی آشور خواهد برد و افزود هیچ کدام از خدایان امته‌ها تا کنون نتوانسته است قوم خود را از دست پادشاه آشور برهانند، پس آنها چگونه انتظار دارند که خدایشان آنها را برهاند؟ مردم با شنیدن این سخنان سکوت نموده و با ترس و لرز به نزد حزقیا رفتند و آن سه فرستاده نیز برگشتند.

7-1:19) حزقیا وقتی از تهدیدهای ربشاقی آگاه شد، بسیار هراسان شد و فرستادگان خود را نزد اشعیا نبی فرستاد و گفت یهودا هنگامی که پیش از هر زمانی به قدرت نیاز دارد، ناتوان شده است و از اشعیا درخواست کرد که برای بقیه قوم و اورشلیم دعا کند. اشعیا به پیام حزقیا پاسخ داد که نیازی نیست از پادشاه آشور بترسد، چونکه خداوند روح ترس بر او خواهد نهاد و خبری خواهد شنید و به ولایت خود خواهد برگشت. و در آنجا کشته خواهد شد.

13-8:19) وقتی که ربشاقی به لاکیش بازگشت، متوجه شد که سنحاریب حمله خود را متوجه قلاع همسایه در لبذه نموده است. سنحاریب نیز از سویی شنید که ترهاقه پادشاه حبش در جنوب مصر در شرف حمله به اوست. او بلافاصله سعی کرد که با ارسال یک پیام سریع و نامه‌ای کفرآمیز، اورشلیم را به تسلیم وادار نماید. بعضی از اساتید بر این عقیده‌اند که خبر یا شایعه مذکور در آیه 7، در آیه نهم توضیح داده شده است - یعنی همان شایعه نزدیک شدن مصریان، بوده است. بعضی دیگر می‌گویند که آن شایعه یا خبر گزارشی درباره شورش اهالی بابل بوده است.

20-14:19) حزقیا پیام ایلچیان را گرفته آن خواند و به معبد رفت و آن را در حضور خداوند گسترده. دعای او نشانه توکل او به یهوه است. خداوند در پاسخ دعای حزقیا، اشعیا نبی را با پیامی دو جانبه، به سوی او فرستاد.

28-21:19) آیات 28-21 خطاب به سنحاریب و آیات 34-29 خطاب به حزقیا می‌باشند. نبوت اشعیا سرود استهزاء آمیزی بر علیه آشور است. در این نبوت اورشلیم در قالب باکره دختر صهیون تهدید سنحاریب را حقیر شمرده است. این نبوت سنحاریب را به خاطر کفرگویی به نام مقدس خدا و فخر نمودن به هجوم بر یهودا (لبنان) و نابود نمودن پادشاهان و مردان بزرگ آنجا (سرورهای آزاد و صنوبرها) و داخل شدن

به بلندی‌های اقصا (مأمن‌ها و قلعه‌ها) تقبیح نموده است. علاوه بر آن سنحاریب به پاره‌ای از فتوحات خارجی‌اش از جمله پیروزی‌اش بر مصر، می‌بالید. آنچه که سنحاریب توانسته بود درک کند این بود که آنچه انجام داده بود، همان اموری بودند که خدا از پیش اراده به انجام آنها نموده بود. خدا از ظاهر و باطن سنحاریب آگاه بود و بر آن بود که که غرور او را شکسته و ارتش شکست خورده او را به آشور باز گرداند.

19:29-34) سپس خداوند علامتی به حزقیای داد مبنی بر اینکه آشوریان نخواهند توانست اورشلیم را تسخیر کنند، و آن علامت این بود که مردم یهودا به خاطر حضور آشوریان نخواهند توانست به مدت دو سال غلات معمولی بکارند، بلکه از گیاهان خودرو تغذیه خواهند کرد و سپس در سال سوم به اندازه کافی از حمله مصون خواهند بود تا بتوانند به کشت و کار معمولی خود ادامه دهند و آنگاه نه تنها مردم اورشلیم ایمن خواهند ماند بلکه حتی پادشاه آشور هم اجازه نخواهد داشت به شهر داخل شود و یا تیري در آن بیاندازد.

5) شکست و مرگ سنحاریب (19:35-37)

فرشته خداوند در شب بر اردوی آشور بیرون آمده و یکصد و هشتاد و پنج هزار نفر از سربازان را کشت – وقتی سربازان صبح روز بعد از خواب برخاستند، متوجه اجساد کشته شدگان گردیدند.

سنحاریب به نینوا پایتخت برگشت و بیست سال بعد در آنجا کشته شد (681 ق.م) و نبوت اشعیا نبی در آیه هفتم تحقق یافت، آنگاه که دو نفر از پسران سنحاریب او را کشتند و پسر سوم به نام **أسرحدون** به جای او پادشاه شد.

6) بیمار شدن حزقیای و شفا یافتن او (20:1-11)

20:1-7) عقیده بر اینست که وقایع مندرج در فصل بیستم قبلاً و احتمالاً در بخش‌های اولیه فصل هیجدهم در طی اولین هجوم سنحاریب (آیه ششم) صورت گرفته‌اند. وقتی که حزقیای بیمار و مشرف به موت شد، اشعیا به او گفت خداوند می‌گوید تدارك خانه خود را ببین زیرا که می‌میری. اما پادشا به

زانو افتاده و به گرمی از خداوند تقاضای شفا نمود و خداوند با افزودن پانزده سال دیگر بر سن او، دعایش را مستجاب فرمود.

تفسیر ویت کامب¹ از این آیات چنین است:

اگر خدا به من می‌گفت، پانزده سال دیگر بر عمرم می‌افزاید چه می‌کردم؟ و حزقیایا با این پانزده سال چه کرد؟ کتاب مقدس پاسخ این سؤال را نداده است چونکه آخرین واقعه حکومت حزقیایا، شکست ارتش سنجاریب در سال 701 ق.م بود (که احتمالاً کمتر از یکسال بعد از بیماری حزقیایا صورت گرفت). گمان براینست که که یکی از دلایلی که خدا عمر او را طولانی کرد این بود که او در زمان پادشاهش فرزند ذکور نداشت (دوم پادشاهان 1:21 می‌گوید وقتی که منسی که پادشاه شد تنها دوازده سال داشت). به هر حال این احتمال هم وجود دارد که منسی همراه با پدرش نزدیک به ده سال سلطنت مشترک داشته‌اند، چون در غیر این صورت غیر ممکن بود که سلطنت 55 ساله او را در دوره تاریخی یهودا تا تاریخ دقیق اسارت بابل گنجانید.

(11:8:20) خداوند به نشانه تحقق شفا یافتن حزقیایا و بازگشت او به معبد، سایه‌ای را که بر ساعت آفتابی قرار داشت، ده درجه به عقب برگردانید.

(ساعت آفتابی یک صفحه نیم دایره مدرج است که در مرکز یعنی در نیمه قطر این نیم دایره یک میله نصب شده و مردم با توجه به تغییرات سایه این میله زمان را تعیین می‌کردند. حال فرض کنیم که در هنگام صحبت حزقیایا با اشعیایا سایه روی عدد 40 قرار داشته است، ولی به محض اینکه اشعیایا نشانه را اعلام می‌دارد، سایه، ناگهان به روی عدد 30 می‌رود (م -

(از نظر زمانی آیه هفتم بعد از آیات 8 تا 11 قرار دارد).

مندرجات کتاب دوم تواریخ ایام 31:32 حاکی از اینست که خبر این اعجاز تا به بابل هم رسید. بابلیان اجسام آسمانی را پرستش می‌کرد و قطعاً اغتشاش در امور آسمانی توجه آنها را به خود جلب می‌کرد. خبر این اعجاز به سرعت

¹ - Wit Comb

دهان به دهان پیچید. و همه می‌گفتند که این معجزه را خدا به خاطر رفتار حزقیا انجام داده است.

(7) غرور احمقانه حزقیا (20:12-21)

(18:20-12:20) **مَرْدُوك بَلْدَان پادشاه بابل**، شفای حزقیا را به او تبریک گفت. بدون شك هدف واقعی او از این اقدام تقویت رابطه خود با یهودا در مقابل آشور بود. حزقیا با غرور تمام همه خزائن خانه خود را به فرستادگان پادشاه بابل نشان داد (از دوم تواریخ ایام 31:32 چنین استنباط می‌شود که خدا با این ترتیب او را آزمود، تا واکنش او را نسبت به شفائی که به او داده بود، ملاحظه کند. اما واکنش او به هدیه خداوند، **تکبر** بود.)

اشعیا او را به خاطر رفتارش سرزنش کرد و پیش‌بینی کرد که یهودا به اسارت بابلیان در خواهد آمد و آنگاه **بعضی** از **پسران حزقیا** در **قصر پادشاه خواجه** خواهند شد (ترجمه NASB می‌گوید، Officials یا جزء مقامات می‌شوند - به هر حال با توجه به اینکه عنوان خواجه بار معنایی بیشتری از آنچه که مورد نظر عوام است، یعنی مقطوع النسل شدن و خدمت نمودن در اندرونی بارگاه، دارد، کما اینکه بسیاری از مقامات سیاسی را با عنوان خواجه نامیده‌اند و این یک عنوان محترمانه بوده است - م)

قبل از اینکه این خزائن به بابل برسند، حزقیا بسیاری از آنها را زمانی که فلسطین توسط آشور اشغال شده بود، و اندکی پس از شفا یافتنش، به سنحاریب داده بود (18:13-16).

(19:20) **حزقیا** به حکم خدا گردن نهاد و گفت: «چرا که نه؟ زیرا در زمان من صلح و امنیت برقرار خواهد بود.»

(20:21-22) **حزقیا حوض و قناتی ساخت** و بدان وسیله توانست از قنات خارج شهر، آب را به اورشلیم برساند. چنان منابع زیر زمینی در ایام محاصره بسیار کار آمده بودند. در حال حاضر می‌توان از طریق «تونل حزقیا» از سرچشمه جیحون به «چاه سلیمان» رسید.

در سال 1880 یک تومار از کارگران حزقیا پیدا شد و آن را در موزه ترکیه قرار دادند. در آن زمان فلسطین تحت حاکمیت امپراتوری عثمانی بود.

رسالت میکا نبی در این زمان به پایان رسید.

(ب) مَنَسِي پادشاه یهودا (18-1:21)

مَنَسِي پسر حزقیا به مدت پنجاه و پنج سال (96،697 تا 643، 42 ق.م - دوم تواریخ ایام 20-1:33) بر یهودا سلطنت نمود.

(9-1:21) حکومت مَنَسِي طولانی‌ترین و شریرترین حکومتها در یهودا بود. پاره‌ای از لکه‌های سیاه حکومت او عبارتند از: اشاعه مجدد ستایش بعل و اشیره و ستارگان؛ نجس ساختن معبد با ساختن مذابحی برای پرستش ستارگان؛ قربانی کردن پسرش در آتش؛ استفاده از رمالان و جادوگران؛ مشورت با واسطه‌های ارواح و قرار دادن تمثال تراشیده اشیره (ظاهراً صور قبیحه‌ای به عنوان سمبل جنسی) در معبد. چنین اعمالی در تضاد کامل با سفارش خدا به مردمش در رابطه با معبد بود (ر.ک اول پادشاهان 29:8 و 3:9).

(15-10:21) مَنَسِي ملت خود را به **نجاساتی بدتر** از آنچه که **اموریان** مرتکب می‌شدند، کشانید. در نتیجه خداوند گفت که یهودا را آنچنانکه **سامره** و **خاندان اخاب** مجازات نمود، مجازات خواهد کرد. **ریسمان سامره** و **ترازو** مذکور در آیه 13، نماد داوری می‌باشند. همچنین خداوند بر آن شد که اورشلیم را، چون کسی که **بشقابش** را خالی می‌کند و آن را **واژگون** و **پاک** می‌کند، خالی خواهد کرد و مردمش را بدان جهت که خشم خدا را تا بدین حد برانگیخته‌اند، به اسارت خواهد فرستاد.

(18-16:21) مَنَسِي علاوه بر اینکه بتپرست بود، **خون بی‌گناهان را از حد زیاده ریخت**. براساس یک کتاب قدیمی غیر کانونی به نام «پندار اشعیا» (Assumption of Isaiah)، منسی اشعیا نبی را با اره دو پاره کرد (ر.ک عبراینان 37:11).

از کتاب دوم تواریخ ایام فصل 33 چنین استنباط می‌شود که مَنَسِي توسط پادشاه آشور (آشور بانپال) اسیر شده و به بابل رفت. او در زندان بابل توبه کرد و به سوی خداوند بازگشت نمود. بعد از آن توانست به اورشلیم برگردد و سلطنت خود را از سر بگیرد و این دلیل محکمی است بر فیض، رحمت و محبت خداوند. او کوشید خساراتی را که وارد کرده

بود جبران کند، ولی بسیار دیر شده بود و مردم و از جمله پسرش نتوانستند از راه او برگشته و به راه خدا بروند (دوم تواریخ ایام 14:33-23).

ج) آمون پادشاه یهودا (26-19:21)

آمون پسر منسی مدت دو سال (642-639 ق.م - دوم تواریخ 21:33-25) بر یهودا سلطنت نمود. از آمون به خاطر بتپرستی‌اش و ترک خداوند، به بد نامی یاد شده است. بعضی از **خادمان آمون بر او شوریدند** و او را در سال دوم سلطنتش به قتل رسانیدند. مردم نیز بر علیه آنان شوریده و آنها را اعدام کردند و آنگاه پسر آمون را که یوشیا نام داشت به جای پدر بر تخت سلطنت نشانند. هم آمون و هم پدرش در آرامگاه پادشاهان یهودا دفن نشدند.

د) یوشیا پادشاه یهودا (1:22 تا 30:23)

یوشیا پسر آمون به مدت سی و یک سال (641-609 ق.م - دوم تواریخ ایام فصول 35-34) بر یهودا سلطنت نمود.

1- بازسازی معبد توسط یوشیا (7-1:22)

صَفَنیا و ارمیا نبی رسالت نبوتی خود را در این زمان آغاز نمودند (صفنیا 1:1 و ارمیا 3:25) احتمالاً اواخر سلطنت یوشیا، حبقون نبی نیز رسالت خود را آغاز کرد. حکومت یوشیا آخرین دوره اصلاحات در پادشاهی یهودا بود. او با عزم راسخ به مبارزه با بتپرستی پرداخت و مردم را تشویق به برگشت به سوی یهوه نمود. **یوشیا در سال هیجدهم** سلطنتش و درس 26 سالگی، برنامه‌ای برای بازسازی معبد تشکیل داد. پولی که در معبد جمع شده بود خرج دستمزد کارگران و خرید مصالح گردید و نظر به اینکه همه کس در کار خود امین بودند حیف و میلی در هزینه این وجوهات به وجود نیامد.

2) پیدا شدن کتاب تورات حین بازسازی معبد (20-8:22)

(10-8:22) حلقیا رئیس کاهنان، در حین تعمیر معبد نسخه‌ای از **تورات** را یافت (شاید این نسخه تمامی سفر تثینیه بوده است) و آن را نزد پادشاه برد و به حضور پادشاه خواند.

(13_11:22) وقتی که پادشاه کلام خدا را شنید و فهمید که قوم چقدر از خدا دورند، لباس خود را درید و توبه کرد. سپس پنج نفر از صاحب منصبان خود را فرستاد تا بروند در مورد خشمی که قرار بود از سوی یهوّه به خاطر گناه بر یهودا فرود آید، سؤال نمایند.

(20_14:22) صاحب منصبان نزد حلدّه نبیّه به محله دوم اورشلیم رفتند. آنها مستقیماً به ارمیا یا صفنیا مراجعه نکردند. حلدّه احتمالاً عمه یا خاله ارمیا بوده است (ر.ک آیه 14 و ارمیا 7:32). او ترس یوشیا را تأیید کرد و گفت خدا بر آن است که بزودی یهودا را به خاطر فساد مردمش مجازات کند، ولی در ضمن افزود که این واقعه در زمان حیات یوشیا اتفاق نخواهد افتاد، چونکه او متواضع شده و توبه کرده بود.

این واقعیت که بعداً یوشیا در جنگ کشته شد (29:23) با آیه بیستم که خداوند خطاب به یوشیا می‌فرماید «من تو را نزد پدران جمع خواهم کرد و در قبر خود به سلامتی گذارده خواهی شد»، منافاتی ندارد. این آیه شاید بدین معنی باشد که یوشیا قبل از مجازات موعود که اسارت در بابل بود، خواهد مرد و یا اینکه یوشیا در صلح با خدا خواهد مرد (او قطعاً در صلح با مردم نمرود).

(3) تجدید عهد یوشیا (3_1:23)

اینک پادشاه در حضور تمام مردان یهودا و سکنه اورشلیم و کاهنان و انبیاء و تمامی قوم در معبد، کلام خدا را به ایشان خواند و عهد بست که او و قومش فرامین خدا را نگه دارند.

(4) اصلاحات یوشیا (30_4:23)

(9_4:23) اصلاحاتی که یوشیا انجام داد به قرار زیر می‌باشند: او معبد را از تمام ظروفی که در مراسم بتپرستی از آنها استفاده می‌شد، پاک کرد و آنها را سوزانید و بعل و آشیره را نیز سوزانید؛ عزل و یا احتمالاً کشتن تمامی کاهنان بتپرست؛ بیرون آوردن تمثال چوبی (اشیره) از معبد و سوزانیدن آن و افشاندن خاک ستر آن بر قبر های عوام

الناس؛ تخریب خانه های لواط در صحن معبد، جائی که زنان در آنها برای اشیره (تمثال چوبی) **خیمه می‌بافند** و ویران کردن **مکان‌های بلند**. این اصلاحات بدین منظور بود که این امور آنچنان بی‌حرمت شوند که دیگر بار مورد استفاده قرار نگیرند. و همچنین جمع کردن تمامی کاهنانی که در مکان‌های بلند برای خداوند قربانی می‌گذرانیدند، از تمام شهرهای یهودا، چون خداوند اورشلیم را برای اجرای چنین مراسمی تعیین کرده بود، نه مکان‌های بلند را. یوشع خدمت نمودن این دسته از کاهنان را در معبد ممنوع نمود ولی در عوض سهم آنها را از **نان فطیر** داد.

12:23-10:23) رفع تقدس از خرابه‌های **ثُوفَت**، معبد کافران در **وادی بنی هوم**، جائی که کودکان را به حضور **مُولَك** (خدایشان) قربانی می‌کردند؛ رها کردن **اسب‌هایی** که وقف خورشید شده بودند و سوزانیدن **ارابه‌های آفتاب** که پادشاهان یهودا از آنها برای پرستش آفتاب استفاده می‌کردند و ویران کردن مذبح‌های بتپرستی که **آحاز** و **مَنَسِي** بر پا کرده بودند. منسی نیز بعد از توبه‌اش این مذبح‌ها را ویران کرد (دوم تواریخ ایام 15:33)، ولی قطعاً دوباره توسط بتپرستان آمون دایر شده بودند. یوشیا کاری کرد که از آنها دوباره استفاده نشود.

13:23 و 14) رفع تقدس از **مکان‌های بلند** در منتهی‌علیه جنوبی کوه زیتون (**کوه فساد**) که قدمت آنها به زمان سلیمان بر می‌گشت؛ **خرد کردن تمایل و قطع اشیریم** (بت چوبی) و سپس رفع تقدس از آن مکان‌ها با پرکردنشان از **استخوان مردگان**.

18-15:23) **انهدام مذبح در بیت ئیل** و سوزاندن **مکان‌های بلند**؛ انتقال استخوان مردگان از گورستان‌های نزدیک و دفن آنها در محل مذبح (هم اسرائیل و هم کافران استخوان مردگان را عامل همیشگی نجس نمودن می‌انگاشتند). تمام این

امور تحقق نبوتی بود که 300 سال پیش توسط مرد خدا به **یربعام** اعلام شد.

یوآش یکی از معدود مردانی در کتاب مقدس است که قبل از تولد نامگذاری شد (اول پادشاهان 2:13) او ظرف برگزیده خدا بود، برای اجرای الهام نبی گمنام بر علیه **مذبح** در **بیت ئیل**.

وقتی که یوشیای پادشاه متوجه سنگ قبر **مرد خدا** که بر علیه مذبح بیت ئیل شهادت داده بود، شد، دستور داد که کسی کاری با آن نداشته باشد و استخوان هایش منتقل نشود. بنابراین استخوان های او و استخوان های آن نبی گمنام سامره (اول پادشاهان 30:13 و 31) بجایشان باقی ماندند.

19:23 و 20) دامنه اصلاحات پادشاه حتی به سامره هم رسید. ظاهراً او بر آن قسمت هم کنترل داشت، عمدتاً بدین جهت که قدرت آشور کاهش یافته بود. او مکان های بلند را در آنجا ویران و کاهنان بتپرست را بر مذبح های که قربانی می‌گذرانیدند اعدام کرد و از آن مکان ها با افشاندن **خاکستر استخوان** مردگان رفع تقدس نمود.

23_21:23) یوشیا در برگشت به اورشلیم **عید فصیح** را براساس کلام خدا که خوانده بود (ر.ک دوم تواریخ ایام 19_1:35) احیاء نمود. بعد از **روزهای داوران** این اولین بار بود که فصیح با چنین قدرتی مراعات می‌شد. سایر عیدهای فصیح نیز بزرگتر و پرشکوه‌تر بودند، اما این مورد خاص مخصوصاً موجب رضایت خدا گردید. کتاب مقدس تنها به سه عید فصیح در دوران پادشاهان اشاره کرده است: فصیح سلیمان (دوم تواریخ فصل 8)، فصیح حزقیا (دوم تواریخ فصل 30) و فصیح یوشیا.

24:23) هم چنین یوشیا زمین را از **اصحاب اجنه** و **جادوگران** پاک نمود.

27_25:23) با توجه به این اصلاحات، او بزرگترین پادشاه اصلاح‌گر یهودا محسوب می‌شد. حزقیا نیز به همین ترتیب به خداوند متوکل بود (5:18 و 6)، با این وجود علی‌رغم حکومت نیکوی یوشیا، خداوند نقشه خود را در مورد یهودا در رابطه با فرستادن مردم به اسارت و انهدام اورشلیم،

تغییر نداد.

(28:30-30) در سال 609 ق.م، **نکوه فرعون مصر** برای کمک به آشوریان در مبارزه با بابل وارد فلسطین شد. به دلایل سیاسی یوشیا تصمیم گرفت در مقابل پیشرفت نکوه مقاومت کند و در نتیجه در **مجدو** در نبرد با او به شدت مجروح شد، خادمانش او را از **مجدو** به **اورشلیم** بردند و در آنجا فوت کرد و دفن شد (دوم تواریخ ایام 20:35-24). نکوه تا رود فرات (افراته) مکانی که چهار سال بعد، بابلیان او را در نبرد کرکمیش (ارمیا 2:46) شکست دادند، پیشروی کرد.

ه) یهو آحاز پادشاه یهودا (31:23-33)

یهو آحاز (نام دیگر او، شالوم بود) پسر یوشیا تنها برای سه ماه بر یهودا سلطنت کرد (609 ق.م - دوم تواریخ ایام 1:36-4).

یهو آحاز بی‌توجه به اصلاحات پدرش، مردم را مجاز به بتپرستی نمود.

نکوه فرعون مصر، او را به **ربله** در **زمین حمات** متعلق به آرام جاییکه مصریان اردو زنده بودند، فرا خواند و او را خراجگزار خود نمود. سپس او را به مصر برد و در آنجا مرد (ارمیا 11:22 و 12).

و) یهو یا قیم پادشاه یهودا (23:34 تا 7:24)

یهو یا قیم پسر یوشیا به مدت **یازده سال** (609-598 ق.م - دوم تواریخ ایام 5:36-8؛ ارمیا 18:22 و 19؛ 21:26-23؛ 32-9:36) به یهودا سلطنت نمود.

(34:37-34:23) **فرعون نکوه**، **الیاقیم** برادر یهو آحاز را بجای یوشیا پادشاه نمود و او را **یهویاقیم** نام نهاد. یهو یا قیم بزرگترین پسر بازمانده یوشیا بود (ر.ک آیات 31 و 36). ولی مردم قبلاً یهو آحاز را بجای پدرش بر تخت سلطنت نشانده بودند. اما نکوه یهو آحاز را از سلطنت خلع و یهو یا قیم را به عنوان پادشاهی خراجگزار مصر، بر تخت سلطنت نشانید. وفاداری او به فرعون بیشتر از وفاداری اش نسبت به یهو بود.

(4:1-24) مصریان در سال 605 ق.م در کرکمیش از بابلیان

شکست خوردند و یهودا تحت کنترل بابلیان درآمد. یهو یا قیم، اوریای نبی را کشت (ارمیا 23:26) و کلام خدا را (کتاب مقدس) که ارمیا در رابطه با یهودا و اسرائیل نوشته بود، سوزانید (ارمیا 23:36). او کوشید که ارمیا و باروک کاتب او را دستگیر کند، اما خداوند آنها را **مخفی داشت** (ارمیا 26:36). در سال سوم پادشاهی یهو یاقیم، **نبوکد نصر** پادشاه بابل به جنگ با اورشلیم آمد (آیه 1) و بعضی از سکنه اورشلیم (از جمله دانیال) و همچنین بعضی از ظروف معبد را به بابل برد (دوم تواریخ ایام 7:36؛ دانیال 1:1-2). نبوکد نصر یهو یاقیم را زنجیر نهاد تا به بابل ببرد. خواه او فکرش را عوض کرده باشد و خواه بعد از اسارت او را به اورشلیم فرستاده باشد، به هر حال یهو یاقیم در مقابل بابلیان سر به شورش برداشت (1:24). ویت کامب در تفسیر این آیات می‌نویسد:

مورخین می‌گویند که نبوکد نصر یهو یاقیم را «به زنجیرها بست تا به بابل ببرد» (دوم تواریخ 6:36)، اما قبل از اینکه نقشه خود را عملی کند، اتفاقاتی افتاد که موجب شد نبوکد نصر فکر خود را عوض کند. به او خبر رسید که پدرش نبوپولاسار در پانزدهم ماه اوت در بابل فوت کرده است و با توجه به اینکه تاج و تختش در خطر بود، یهو یاقیم را مجبور کرد که به عنوان خراج‌گزار به او اعلام وفاداری نماید و سپس از مسیر کوتاهی در صحرای عربستان به بابل رفت.

خدا به خاطر گناهان منسی ارتش‌های مهاجم شامل چهار قوم را بر علیه یهودا برانگیخت. (7_5:24) خداوند مقرر فرمود که یهو یاقیم آنچنان بی‌حرمت شود که جسدش چون جسد الاغی در بیرون دروازه‌های اورشلیم افکنده شود (ارمیا 19:22).

(ز) یهو یاکین پادشاه یهودا (16_8:24)

یهو یاکین یا یهونیا پسر یهو یاقیم به مدت سه ماه (597—598 ق.م دوم تواریخ ایام 9:36 و 10 و همچنین دوم پادشاهان 27:25_30) بر یهودا سلطنت کرد. در طی سلطنت کوتاه این پادشاه شیر، نبوکد نصر شهر

اورشلیم را تسخیر کرد و دومین گروه مردم را به اسارت برد. حزقیال نبی نیز در زمره این گروه بود که به اسارت به بابل رفتند، همچنین خانواده سلطنتی، هفت هزار سرباز و صنعتگران ماهر نیز در زمره اسیران بودند. در واقع فقط فقیرترین افراد در یهودا باقی ماندند. **نبوکد نصر** خزائن **خانه خدا** و **خانه پادشاه** را به غنیمت برد. آیه 14 حاکی از اینست که مجموع اسرا بالغ بر ده **هزار نفر** بود. ارمیاء نبی می‌گوید که تعداد اسراء 4600 نفر بود (ارمیاء 28:30-31). رقم مندرج در کتاب پادشاهان شاید شامل کسانی باشد که در فرصت‌های دیگر به اسارت رفته‌اند. **أویل مَرودك** پادشاه بابل، یهو یاکین را بعد از 37 سال از زندان آزاد و او را بر سایر پادشاهان اسیر سرور ساخت و جایگاه خاصی در بارگاه خود به او بخشید (27:25-30). حزقیال نبی، رسالت خود را در این دوران آغاز نمود.

(ح) صدقیا پادشاه یهودا (17:24 تا 17:25)

صدقیا عموی یهو یاکین به مدت یازده سال (586-597 ق.م) دوم تواریخ ایام 11:36-21 و ارمیاء 1:52-30) بر یهودا سلطنت نمود.

(20-17:24) **پادشاه بابل**، مَثْنیا **عموی** یهو یاکین را به جای او منصوب نمود و نام او را به **صدقیا** تغییر داد. صدقیا قراردادی با نبوکد نصر بست مبنی بر اینکه دست نشانده او باقی بماند. ولی بعداً قرارداد را نقض نمود و بر علیه پادشاه بابل شورش کرد و به کمک مصر شتافت. خیانت صدقیا در نقض سوگند و مجازات آن از سوی خداوند، در کتاب حزقیال نبی 11:17-21 بیان گردیده است.

(7-1:25) تبانی صدقیا با مصر ضربه نهائی را به اورشلیم وارد ساخت. **نبوکد نصر** اورشلیم را به مدت هیدجه ماه محاصره کرد و قحطی شدیدی در آنجا به وجود آمد. صدقیا و مردان جنگی‌اش کوشیدند که شبانه از شهر بگریزند و به بیابان نزدیک دریای مرده بروند، اما **کلدا نیان** پادشاه را اسیر کرده و او را به ربله (واقع در حمات آرام) نزد نبوکد نصر آوردند. پادشاه بابل پس از کشتن پسران پادشاه

در پیش چشمانش، چشمان او را در آورد، سپس او را به زنجیر بسته به بابل آوردند، و این تحقق دو نبوت مهم بود: ارمیا پیشگویی کرده بود که صدقیا پادشاه بابل را رو در رو خواهد دید (ارمیا 4:32 و 3:34). این نبوت در ربله تحقق یافت. حزقیال نبی نیز پیشگویی کرده بود که صدقیا به بابل خواهد رفت ولی آنجا را نخواهد دید و در آنجا خواهد مرد (حزقیال 13:12). چشمان صدقیا قبل از رفتن به بابل کور شده بود، و در بابل نیز وفات یافت.

ح) سقوط اورشلیم (21-8:25)

12-8:25) ویرانی نهائی اورشلیم در سال 586 ق.م و توسط نبوزرادان فرمانده گارد بابل صورت پذیرفت. او خانه خداوند و خانه پادشاه و تمامی بناهای بزرگ را به آتش کشید. حصارهای اورشلیم را در هم شکست و همه ساکنین شهر را به جز فقیران به اسارت برد.

17-13:25) این آیات بیانگر غارت کلی خزائن خانه خداوند است. مهاجمین اقلامی را که بزرگ بوده و حمل آنها مشکل بود به قطعات کوچکتر خرد می‌کردند و با خود می‌بردند. اقلام برنجین که به غارت رفته شد، قابل شمارش نبود. علاوه بر آن کلدانیان تمام ظروف طلا و نقره را نیز به غارت بردند.

21-18:25) نبوزرادان در حدود هفتاد نفر از بزرگان اورشلیم را به ربله، نزد نبوکد نصر فرستاد و در آنجا بلافاصله اعدام شدند.

ی) فرمانداری جدلیا (26-22:25)

پادشاه بابل جدلیا را به فرماندهی بقیه مردم در یهودا گماشت. وقتی که چهار سردار لشکر این را شنیدند نزد او به مصفیه رفتند و جدلیا به آنها سفارش کرد که مطیع پادشاه بابل باشند، تا زنده بمانند. اما بعداً یکی از سرداران به نام اسماعیل که عضو خاندان سلطنتی نیز بود، جدلیا و همراهانش را کشت. از آن به بعد مردم که حاکمی بر خود نداشتند به مصر گریختند.

ك) يهو ياكين (بار دوم) پادشاه يهودا (27:25-30)

کتاب دوم پادشاهان با يك بيانيه تشويق آميز به پايان مي رسد. جملات پاياني کتاب دوم پادشاهان و صحيفه ارميا نبي مانند هم مي باشند (ر.ك 27:25-30 و ارميا 31:52-34). يهو ياكين پس از سي و هفت سال اسارت، توسط پادشاه وقت بابل از زندان آزاد و مورد تفقد قرار گرفت و بدین ترتيب از فشار و سختي هاي دوران اسارت کاسته شد و رفته رفته به کلي پايان يافت.

کتاب اول پادشاهان با مرگ داود شروع و کتاب دوم پادشاهان با ويراني يهودا پايان مي يابد. قومي که تحت نظر موسي بودند، اما کوتاهی کردند؛ قومي که تحت نظر داوران بودند، اما قصور ورزیدند و در اينجا نيز تحت حاکميت پادشاهان قصور ورزیدند. مردم به کلام خدا گوش ندادند. مردم به اشکهاي انبيا توجهي نکردند. مردم دلهاي خود را سخت و گردن هاي خود را شق کردند، تا اينکه خدا آشوريان و بابليان را برگزيد تا به آنها نشان دهند که پاداش گناه مرگ است. به اسارت رفتن قوم به خوبي در خدمت اهداف خدا قرار گرفت. و همين اسارت رفتن ها بود که دلهاي مردم برگزيده خدا را از بتپرستي رهائي داد.